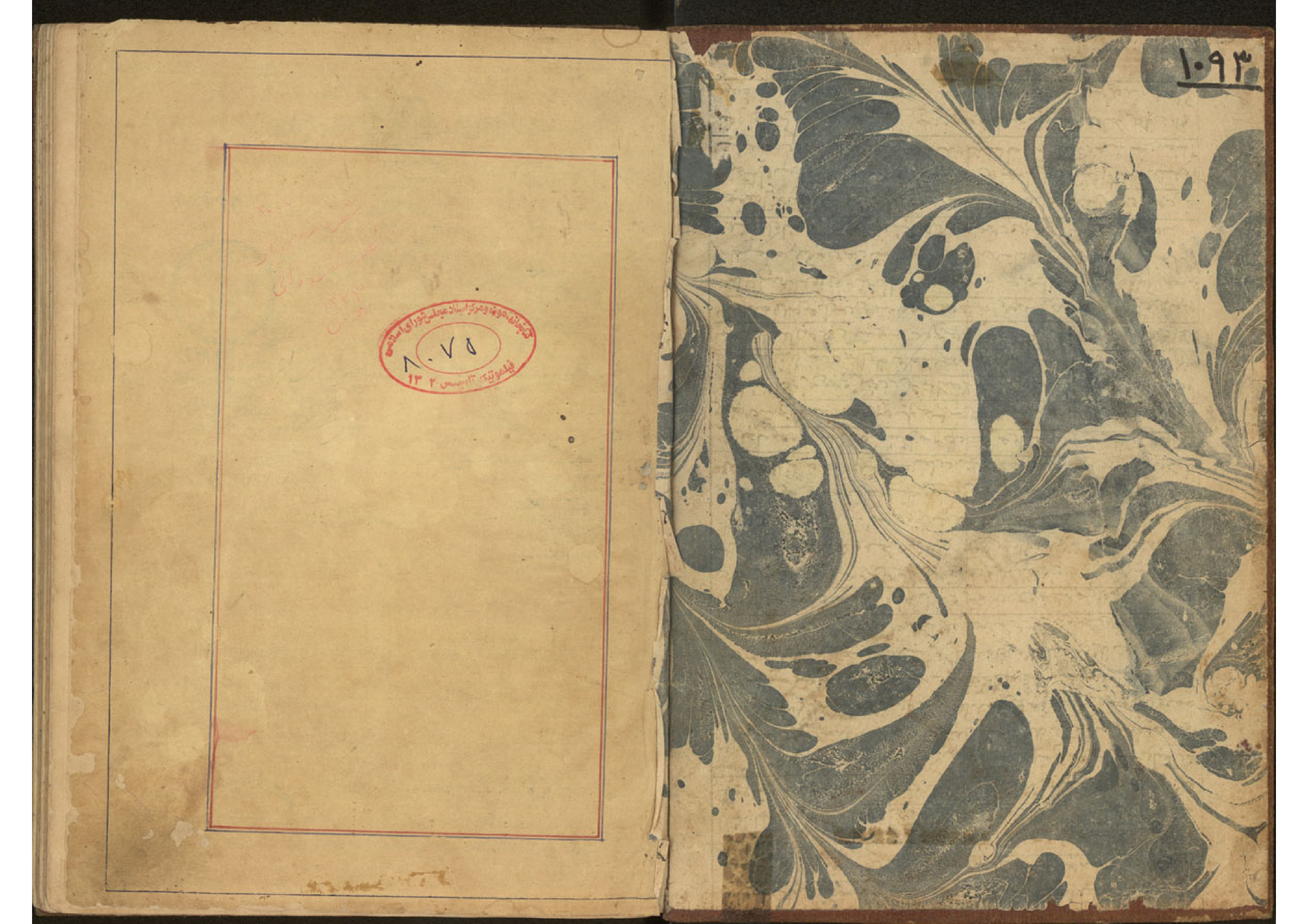
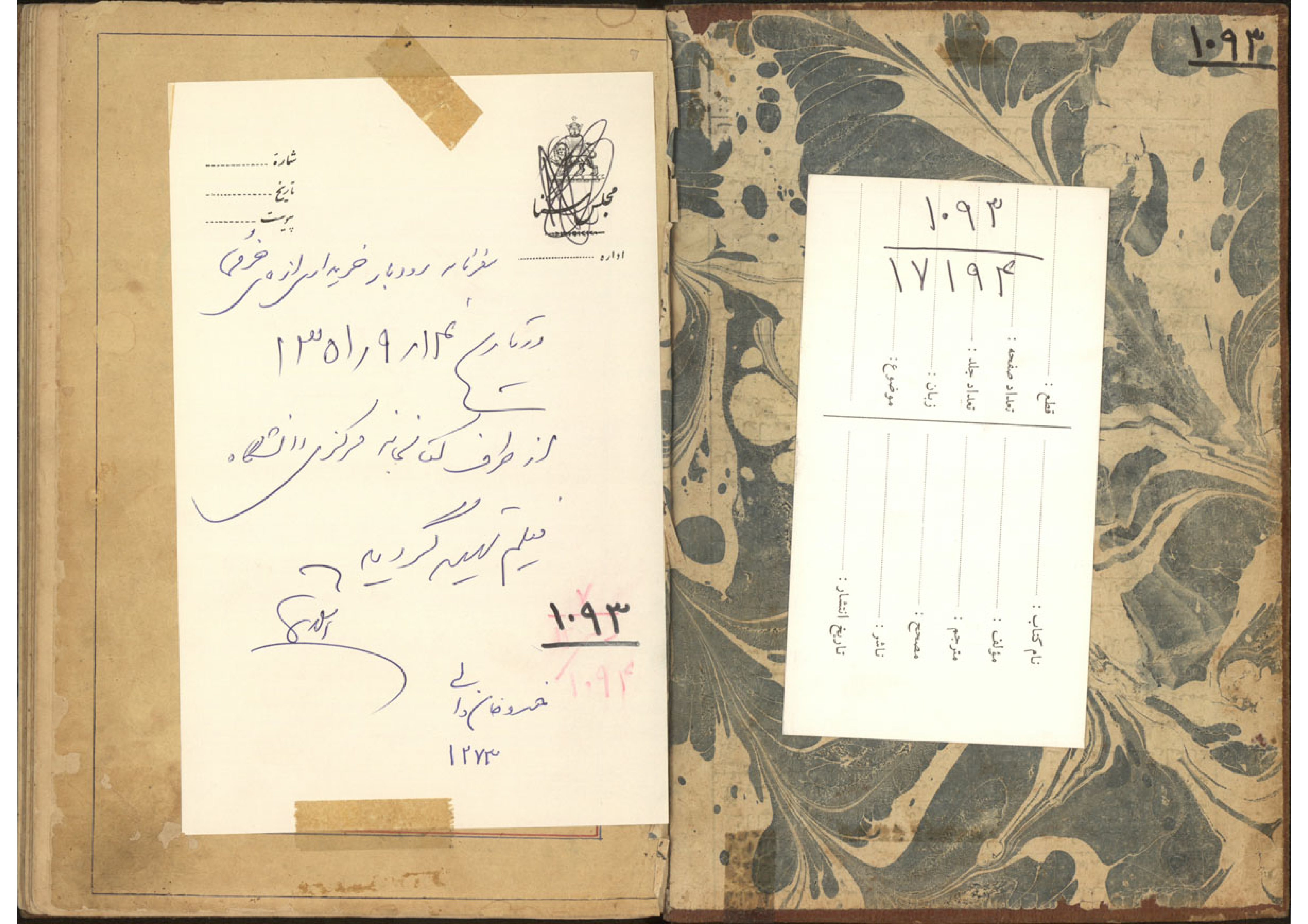

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۰۷۵
فیلموتیک: آرشیو ۲ ۱۳
۱۰۹۳



مجلس شورا[illegible]

شماره ....
تاریخ ....
پیوست ....
اداره ....

سفرنامه رودبار خریداری از آقای خرمی

در تاریخ ۱۳۵۱/۹/۱۴

از طرف کتابخانه مرکزی دانشگاه

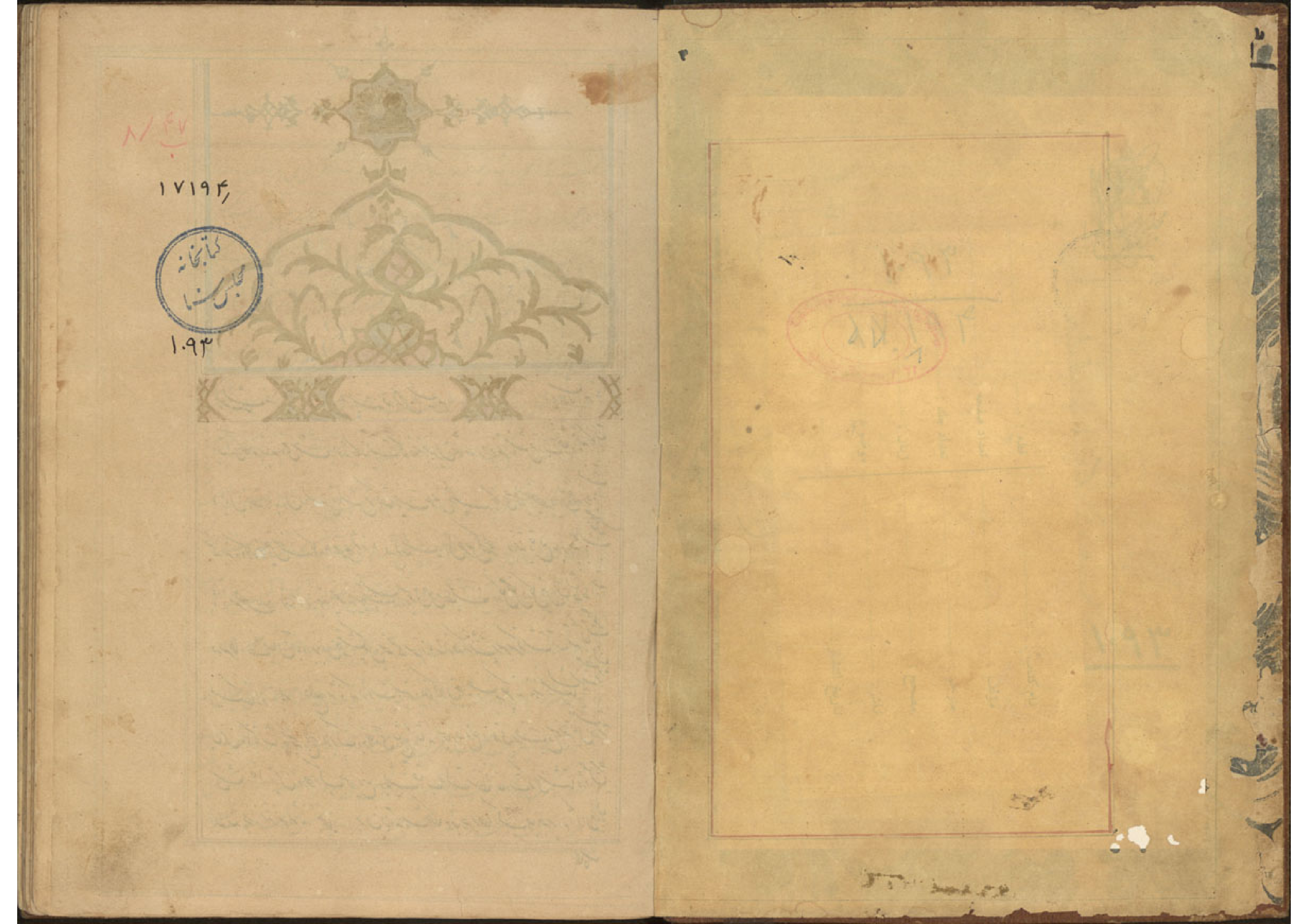
فیلم تهیه گردید

خسروخان دالی

۱۲۷۳

قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :

نام کتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاریخ انتشار :


۱۷۱۹۴
کتابخانه مجلس شورا
۱۰۹۳

ملحقات دیوان مجروح شده چند قریه [illegible] خراب ماند چون اهل این [illegible]

محال محروسه باقی بود مقرب الخاقان خسرو خان [illegible] حکومت قزوین [illegible]

و از [illegible] زبان [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] محمد رضا

[illegible] مجملا

چون [illegible] میرزا [illegible] محمد رضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سجعه تعویض فرستید غلامی دارد و پیشکش [illegible] را همین [illegible] بشهر رضا بود [illegible] که بعزم نقل مکان [illegible]

دید عید [illegible] ستان خود نوروزخان رفته در عرض راه آقا حسین [illegible] که خود اهل [illegible] بعزم دیدن [illegible] می آمد

برخورده بهیات مجموعی [illegible] دارد نوروزخان لازمه خفض جناح بعمل آورده بحضرات [illegible]

پس از کشف [illegible] در همین به [illegible] ستان [illegible] حرکت [illegible] نظر [illegible] آب [illegible]

[illegible] در هوای بارات [illegible] شد [illegible] در میان [illegible] گرفتن [illegible]

بود [illegible] صرف [illegible] آباد [illegible] مجملا [illegible] بدیدن [illegible]

شیخ صالح [illegible] تشریف بعد از [illegible] معارف [illegible]

میرزا محمد رضا رسیده در منزل خود [illegible] آن [illegible]

خدمت [illegible] رسیده میرزای بزرگ [illegible] پس از [illegible]

مطلب [illegible] آنچه مطالب [illegible]

از [illegible] میرزا [illegible] رسیده [illegible]

برده بود [illegible] شد [illegible]

بود نوشته [illegible]

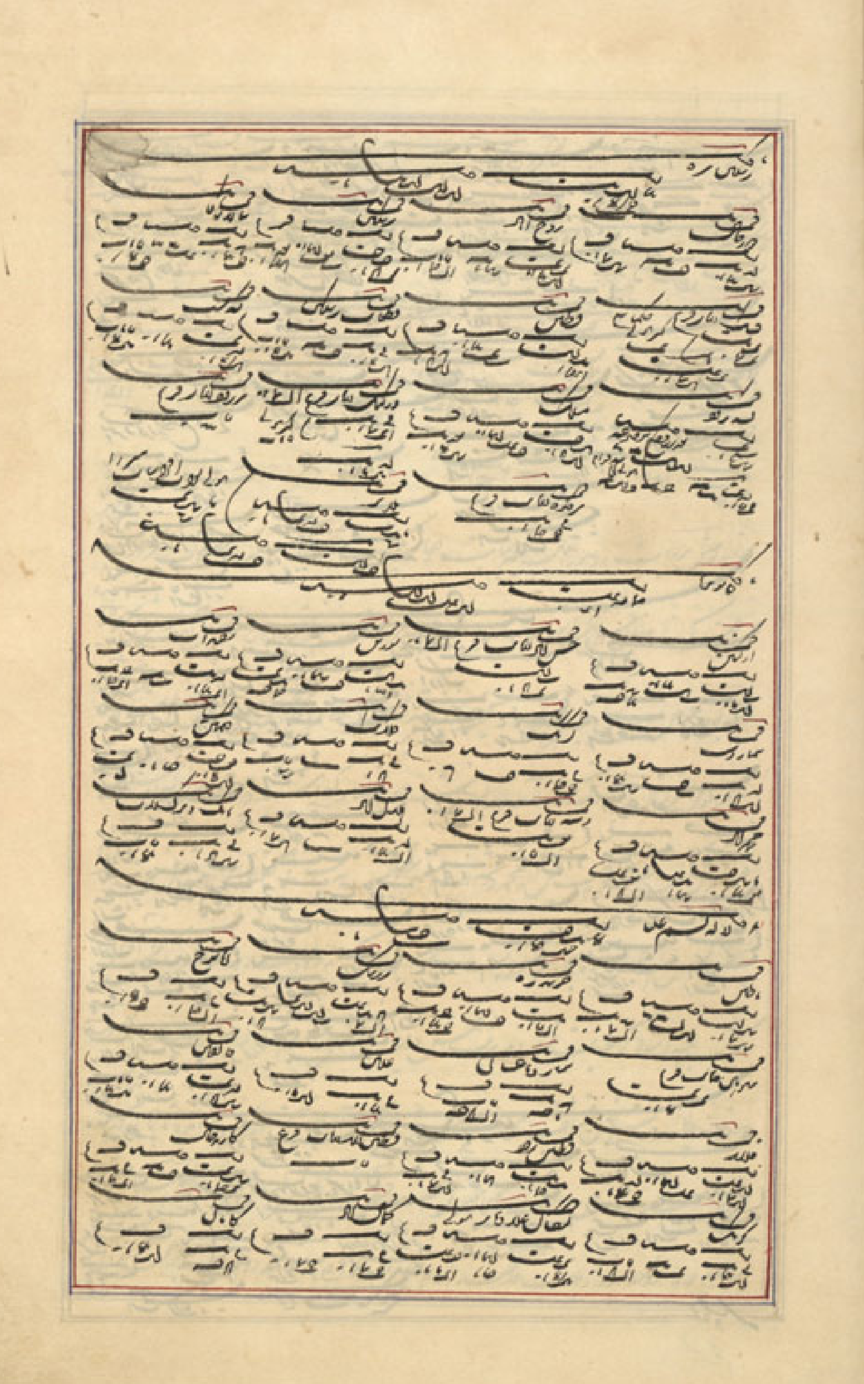
نیات تقویت [illegible]

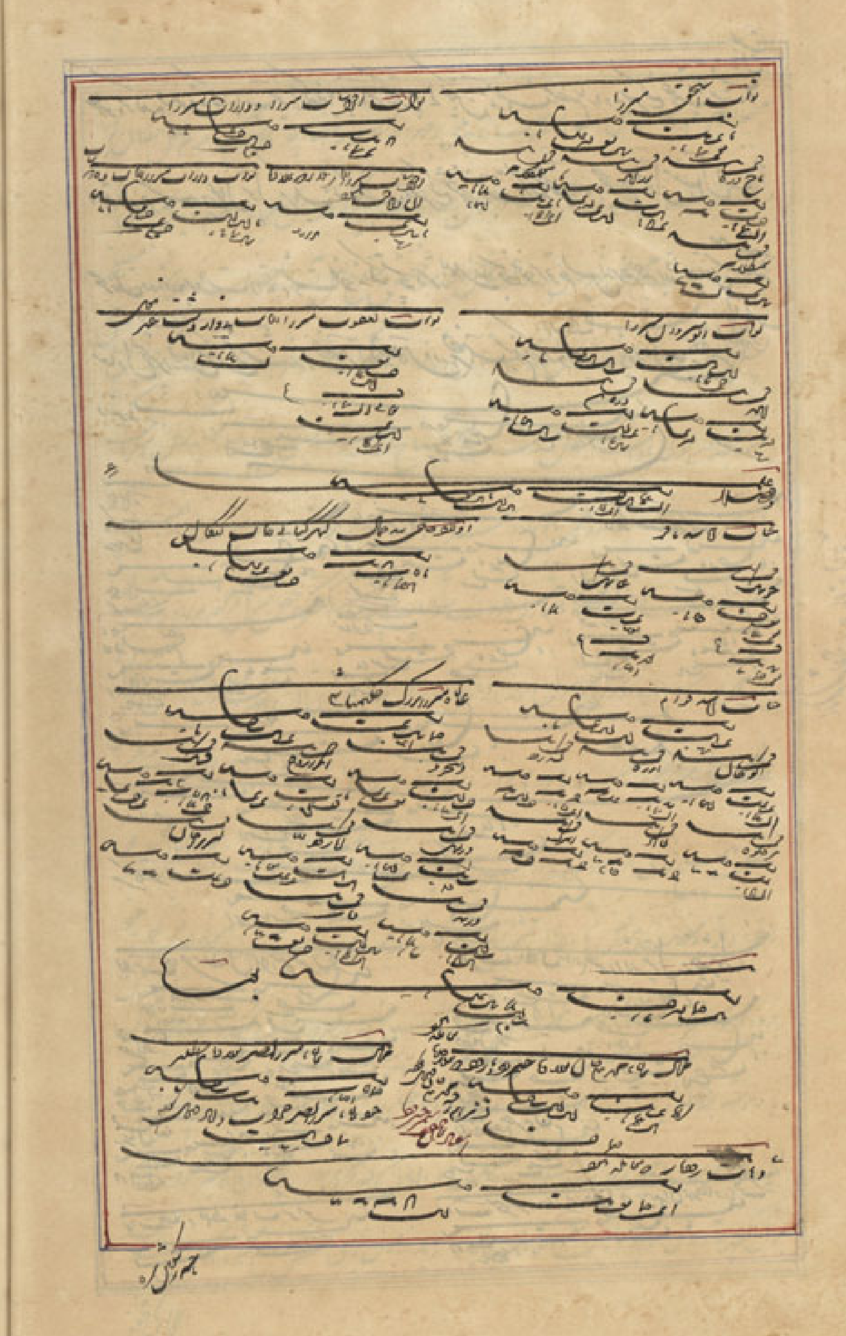
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





بعد از کشش [illegible] جناب [illegible] جنت [illegible] مصحوب [illegible]

در زمانیکه [illegible] چون جنت [illegible]

رقعه [illegible] عرض شد [illegible] الحقیقه [illegible] شمشیر [illegible]

به مجاهدین [illegible] لا اله الا الله [illegible] نوشته [illegible] محمد [illegible]

جنت [illegible] الحقیقه این جنت [illegible]

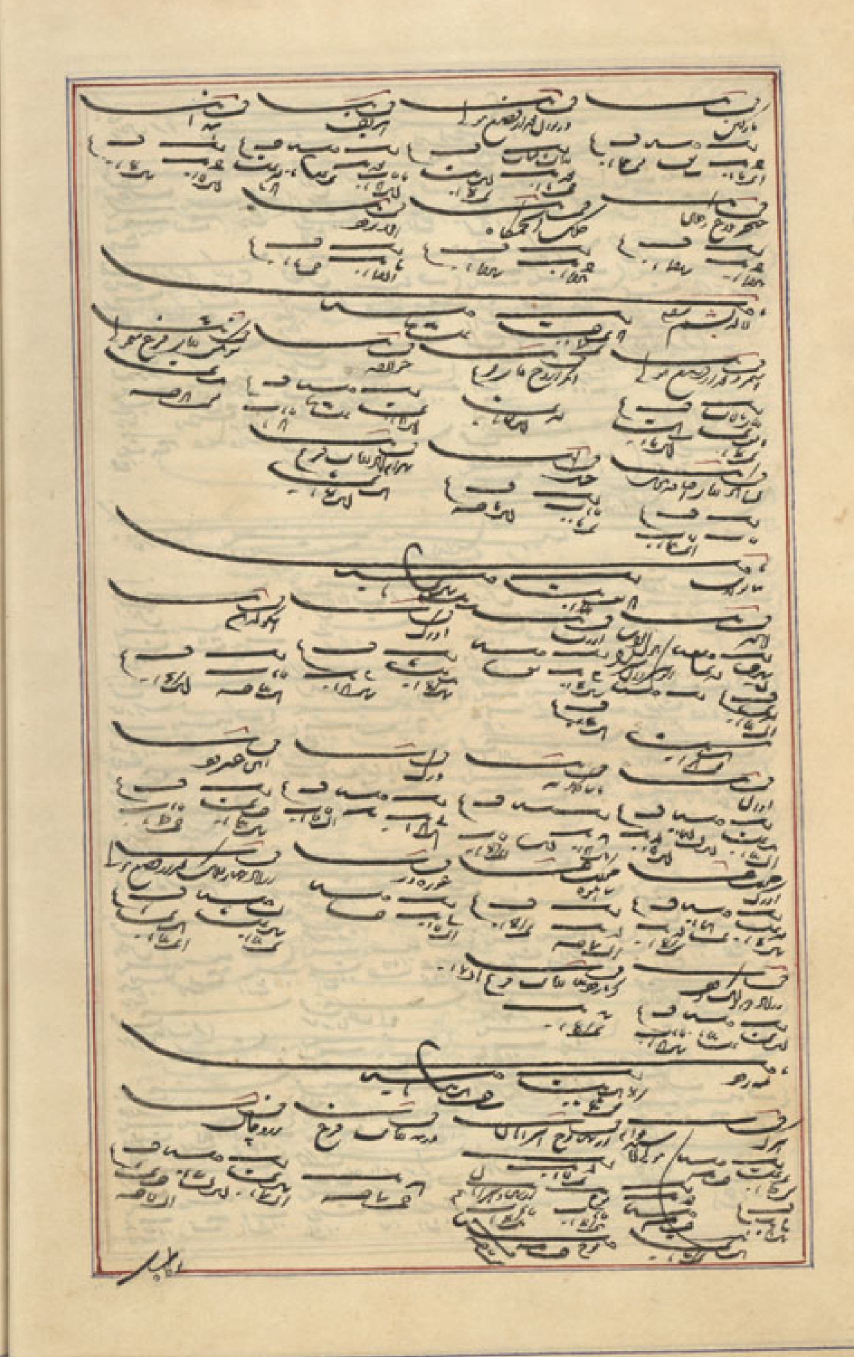
به چند کس [illegible]

[illegible] جنت [illegible]

[illegible]

تشریف [illegible] تمامی [illegible]

مرخص [illegible] جناب [illegible]



مجملا پس از تشییع جنازه حضرت شاهزاده جهانبانی در جامع عمل آمد و رفع تشنیع مردم موقوف شد

سه روز در جامع [illegible] به نظم تعزیت و تربیت اهتمام شد به فاصله چند روز خلعتی از جانب حضرت شاهنشاهی [illegible]

[illegible] نظام امور ولایت و رعیت آورده [illegible] و ریاست [illegible] زده شیرینی بسیار

چیده [illegible] هر چند جمعی [illegible] که در نظر [illegible] ضعف [illegible] شدند [illegible]

و مردم [illegible] پوشیده و [illegible] جانب اشراف و اعیان و اعیان [illegible]

داده شعرا [illegible] به روش خوب [illegible] به عرض [illegible]

در آن میان [illegible] محمد رضا صاحب [illegible] نگاری [illegible] محمل [illegible] حفظ کرده [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] تمام محمد [illegible] آمده [illegible] تعیین [illegible]

در این باب سخن [illegible] برآمده [illegible] علم [illegible] عالم

بدون [illegible] در آن حال [illegible] گذشت [illegible]

طبیعتشان ظرافت [illegible] در کار [illegible] برآمده [illegible] جناب شیخ الاسلام مجملا [illegible]

[illegible] صورت داده [illegible] صورت [illegible] میرزا [illegible] که [illegible]

جناب شیخ چند [illegible] چشم [illegible] مقرب [illegible]

میرزا محمد علیخان [illegible] در نزد [illegible] فرستاده [illegible]

نزد چند کس آورده که پسند [illegible] آقا رضای [illegible] جز [illegible]

[illegible]

طرف عصر [illegible] سوار شده [illegible] غروب [illegible]

[illegible] چون آن سال [illegible] جمع

[illegible] عیب [illegible] آمده [illegible] بی‌شمار [illegible]

[illegible] خیره [illegible] که [illegible] وارد شده [illegible]

در [illegible] وقف [illegible] فرستاده رعایا را [illegible]

[illegible] طرف عصر [illegible] ملا [illegible] تسبیح و سجاده [illegible]

محمول [illegible] آن مردم [illegible] بود [illegible]

[illegible] را داده [illegible] سه روز [illegible]

[illegible] مردم [illegible] چون [illegible]

الا [illegible] عیب [illegible]

[illegible] قرار [illegible] عیب [illegible]

[illegible] رضای [illegible] کاری [illegible]

از جانب [illegible] نوشته [illegible]

نوشته [illegible] جمعه [illegible] مقیم [illegible]

[illegible] شده [illegible] نوشته [illegible] مجملا [illegible]

با حاکم راه گوه نزاع که خیمه بیرون ... بالمصر آمده عزیمت دار الخلافه داشت که نفر ایشان از اینجا شد و مرض

در حالت نزع بود محض دیدن سنجر ... از ملازمت و مقالات لازمه ... ... بهر نیز بود ... مرحمت ... شد

بهرام آباد امده و ... طرف شاه ... آب ... بردار ... رسید شعر ... ...

دار الطهران ... اند و در طهران ... خوش ... ... در رجب نام ... شد که ... ...

در شاهچم مردم شده از آنجا بسر عمارت آمده بپا و ... جمعی زن ... بیاده ... کار ... شاه ... ...

سر ... نزول و زلزله ... در سر حوض ... آمده ... ... در منزل ... ... تعیین ... تقویم

بالمصر ... کرده اند در پنجم شعبان زلزله عظیمی ... شد مردم ... ... تر زلزله ... ... زلزله

زلزله شدید ... ارکان ... ... زلزله ... و حیاط ... ... حیاط تخت زده ... ... مردم

نزول کرده بعضی ... ... این ...

در همان روز پنجشنبه شعبان خبر رسید ... ... حاکم ... شد جان بخش میرزای ... ...

وارد شده ... ... خبر داد ... ... ویران شد ... عمارت

... حکم ... ... قوت ... ...

از ... ...

رقمی از نواب جهان بخش میرزا رسید ... ... میرزا ... ...

... ... شد ... ...

ا ... ...

سر اسلامبول ... پاپا میرزا محمد رضا و میرزا ... وزیر نوشته جواب رسید و چون شاهزاده حاکم مطلب ...

باید ... ... روانه ... ... الامام ... خوب ... ...

... ... منزل ... ... خود ... ...

... جمعی ... شده ... ... چون ... ...

... قبطین ... ...

... ... شیخ الاسلام ... ...

رسید ... ... رضا ... ...

که ... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ... چهل روز ... ...

[illegible] دوم ... [illegible] صدر اعظم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

فدای آن جهان ... نواب جهان‌بخش میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در سنه حاجی محمد ابراهیم را بجل کرده ترک جماعت در خیمه خان والوسیه شاملو شیراز را تمام بعضی را مانند نصیر را بکاخ ازشیر

پسرول کعبه که به ... بیک ... را به جرجه سمت با الوسیه دارا گرفته قبض ... ایشان آن

جمعیت ... لطف الله ... حسب ... عادت ... جمع طلب کرده چون جماع ... تعلیقه

بیابان ... کتابت ... بعضی را چون قبض ... عباس ... قبض ... پسران ... شدند

عقل ... حیرت سرگردان ... عبرت ... خود اکنید ...

محرم و این شبها ... محرم ... چون ... خط لطف ... گشته ... مجمع ... شده

تبعات ... این ... حضرات سرداران ... جناب ...

... حصار ... عالم ...

... شیراز ... میرزا ... قبل ...

... حضرات ... خود ...

خبر ... عباس ...

... حضرت ... میرزا ...

... ایمان ...

دجبه ... میرزا ... عرض ...

حکومت فارس ... نوشته ... آن

دجبه ... چشم ... گرفت ... میرزا ... الیسیاه

رسیده و ... تشریف آورده قرار داده که ... خرج ... احکام ...

تحویل ... میرزا ... باغی ... باغی ...

به جنگ ... محرم ... سلیمان ... روانه ...

جمع ... خرابی ... تاریخ ...

محمد ... معلوم ... عثمان ...

سیاه شود — در پنجم محرم الحرام ۱۲۰۲ ... کاغذی از ...

میرزا ... وفات ... شیر ...

... محمد ... حسب ...

... اضطراب ...

... خاک

خاک ... روز دوم ...

واقع شده ... روز سیم ...

... حسب ...

آورده ...

متعاقب غروب پنجشنبه [illegible] شرح ... میرزا محمد رضا نوشته شد جمیع سرکردگان در باب خانه رفته عرض [illegible] پناه

رضا قلیخان میرزا نصیر آدمی از خود روانه نموده [illegible] میرزا در خانه رضا قلیخان [illegible] بپاشد [illegible] شود

اجابت کرده [illegible] میرزا [illegible] مقالات [illegible] از [illegible] عبارت [illegible] گفته [illegible]

هر که [illegible] گفته [illegible] این [illegible] طرح گفته [illegible] حکم [illegible]

در باب خانه آمده [illegible] میرزا محمد رضا و سرکردگان [illegible] خانه [illegible] اجتماع کرده [illegible]

با مشغول [illegible] محمد تقی خان [illegible] شغل [illegible]

آمده [illegible] میرزا [illegible] الاسلام [illegible] این بهانه [illegible]

[illegible] محمد تقی خان [illegible] العلم [illegible]

[illegible] محمد حسین سرکردگان آمده

[illegible] از فساد [illegible] شده [illegible] میرزا محمد رضا [illegible] مقام [illegible]

برآمده در خانه رضا قلیخان [illegible] اصلاح [illegible] محمد تقی خان [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] فرموده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible] اصلاح شد [illegible]

[illegible] جمع [illegible] میرزا نصیر [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] اجتماع [illegible]

در باب میرزا [illegible] پناه رضا قلیخان و میرزا محمد رضا آمده چون [illegible] اصلاح [illegible]

هم از راه

[illegible] میرزا نصیر [illegible] محمد [illegible] میرزا نصیر [illegible]

در باب [illegible] محمد [illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] ارقام مبارک [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] جعفر [illegible]

میرزا نصیر لطف [illegible] میرزا [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] مردم [illegible] کرده

[illegible] ارواح [illegible] کرده [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] از زبان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] چنین [illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] از زبان [illegible]

محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسنا [illegible] چنین [illegible] حاصل کلام [illegible]

[illegible] بمخالف [illegible] رنگ [illegible] آگاهی [illegible]

[illegible] از برای [illegible] چنگ [illegible]

[illegible] آتش [illegible] جناب [illegible]

[illegible] نشان [illegible]

[illegible] خبر [illegible]

[illegible] چون [illegible] چون [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بودند



با خان صاحب آن کوه ... میرزا محمد رضا فرستاده از محمدیات ... بخشید آنجا جوهری بود ... از آب

دو آب چند در میان دو آب دور دوان از پای ده از طرف ... رضا ... علاقه فرستاده شد ...

از همان راه بیابان رفته پس از چند فرسخ کوهی بزرگ ... [illegible]

در ... چون از ... چاره بکار ... [illegible] ... حواله سرکار رضا ...

نمود معظم ... [illegible] ... آن کوه ... [illegible] ... قبل

... [illegible] ... گردید ... [illegible]

فرستاده ... [illegible] ... حاجی ... [illegible] ...

با جا ... [illegible] ... داراب میرزا ... [illegible] ...

در میان ... [illegible] ... سلطان ابراهیم میرزا ... فرستاده

در ... اطراف عمارت ... داراب میرزا ... [illegible]

او ... [illegible] ... داراب میرزا ... [illegible]

برده با ... [illegible] ... حسن ...

... [illegible] ... چین ... [illegible] ...

... معظم له ... عمارت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

درخانه

و خانه بود ... [illegible] ... از جمله ... [illegible]

چون ... [illegible] ... بعید ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

که ... [illegible] ...

حالا ... [illegible] ... چند نفر ... [illegible]

... [illegible] ... داراب میرزا ... [illegible]

که ... [illegible] ... عمارت ... [illegible]

در ... [illegible] ... چون ... [illegible]

کار ... [illegible] ... داراب میرزا ... چون ... داراب میرزا ... [illegible]

در ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... داراب میرزا ... [illegible]

... [illegible] ...

... سلطان ابراهیم ... [illegible] ...

و چاپار میرزا نصیر پسر حارث آمد جواب [illegible] با داراب میرزا و [illegible] شد [illegible]

[illegible] فقط به [illegible] از همان شهرستان روانه شد داراب میرزا [illegible] نقل و تحویل گفته چون [illegible]

از برف جمع روی زمین آمد [illegible] عبور از کوه [illegible] داراب میرزا [illegible] جمعیت شهر

[illegible] شد به عمال [illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible] حسین [illegible]

زیاده [illegible] بعضی [illegible] گفته میرزا نصیر [illegible]

خبر رسید که [illegible] خان از [illegible] همان [illegible]

به عیادت رفته هرچند معالجات [illegible] چون [illegible]

چون مرض [illegible] در شب جمعه غره جمادی الاولی سنه ۱۲۳۱ [illegible]

گفته [illegible] در کمال [illegible]

به شهرستان رفته [illegible]

[illegible]

تشییع جنازه [illegible]

تعزیت [illegible]

آمده از اطراف [illegible]

بقیه [illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]

[illegible]

به محال [illegible] روانه نموده [illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا محمد حسین حکیم [illegible]

[illegible] حسین [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] لباس تعزیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible] چشم [illegible]

[illegible] شاهزاده سیف [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] داراب میرزا [illegible]

[illegible] میرزا نصیر حاکم [illegible] میرزا [illegible]

که [illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

و جهان [illegible] که شهید شد [illegible] پادشاه نصیر [illegible] جلالة [illegible]

در گیلان [illegible] حاجی [illegible] کتاب که از [illegible]

[illegible] جمشید [illegible] فلک [illegible]

به استقبال [illegible] عمارت آمدند [illegible]

پادشاه نصیر [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا به جهت [illegible]

اوقات آقا خان [illegible]

از روی حکم [illegible]

رسید معیوب [illegible]

شد و [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهل روز معطل شاه [illegible]

[illegible]

بعد از آن [illegible] عظما عارض شده [illegible]

[illegible] حضرت اعلیحضرت اقدس شهریاری [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] آقا خان [illegible] عیسی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد طاهر [illegible]

آنها را گرفته حیف است اراده داریم که حضرت محمد طاهر از بیراهه جبال طهران رفته بعد در طهران حرکت به ترتیب نوشته

مصحوب حسین نیاز آل عمارلو فرستاده مستدعی است در جواب شریف آورده ... از عمارلو تا رودبار ... آنجا با پیر قزوینی

جهت شریف فرمایند که ... از آن ... با ... بشارت آورده منتظر شرفیابی ... محمد طاهر کرده ... چند روز

این خطوط که حول دوات نوشته شده که از ... سرش ... عمارلو ... حاجی آقا بیک ... مصلحت

آفتاب از ... جبال تنکابن ... خیال عمارلو ... که پس از ... حسین ... حرکت

... از انجیل ... به خوبی مال آن ... مکن ... تکاب ... محمد ... آمد

کرده بعضی مقالات ... گفته ... ضمناً ... هر چه ... نیکی ... عمارلو ... از احوال ... کاغذ

... به ترتیب ... به آن ... مصحوب

حسین نیاز ... بعضی ... جمع ... نصایح ... ملتمس

از جمع ... هر یک ... حرکت ... غالب شده ... سر

... از راه ... به ... محمد ... آمده ... کار

... کاف ... ضمیمه ... وقت

طلیعه صبح که از ... از خواب برخاستم ... شکسته ... حرکت

... که ... از خواب ... اول ...

... خوب کرده ... مزرعه ... پیش ... به شرف ...

وارد ... باب ... چشمه ... فوج ... شده وارد ... بابا ... تپ

سر ... که ... نظیر ... محمد صادق ... خانه ... فاتحه ... خوانده ... شده

... آب ... رود ... نوع ... طی ... کلمه ... الصبح

کند ... مجمع ... پیش ... کلمشی ... آفتاب طلوع شده در مقام ... بس از آن

از ... نقش ... حرکت وارد ... چشمه ... جلوان

در ... چادرهای چند که ... آورده ... قرب ... ملات شده

پس از آداب ... در کنار رودهای ... صرف ... نیک

... ترتیب ... وارد ... آب ... چشمه‌ها

چشمه آب ... چشم ... آب ... حاصل شده ... سرها

آتش افروخته ... عوض شمع ... روشن ... شده ... در آن ... ترتیب

نیکان ... عمارلو ... مختلف ... ساختن ... شده ... شد

... چشمه ... انجیل ... دل ... ترتیب ... جبال ... چادر

... سنگ ... جبال ... عمارلو ... خورده ... سنگ ... دل ...

این ... دیدن ... عمارلو ... گفته ... برآمده ... حرکت

... ترتیب ... محمد ... احترام ... ترتیب ... حضرت

برادر میرزا حسینقلی [illegible] عجب [illegible] عصر [illegible] و دو روز [illegible]

شدند [illegible] سفارش منزل حقیر و آداب تعارف [illegible] گفتگو [illegible] عمارت [illegible]

که در باب [illegible] فیما بین کاظم خان [illegible] حاجی محمد مهدی

یک روز در منزل حقیر جمع شده [illegible] رفع [illegible]

[illegible] معلوم شود در همان [illegible] آمده و اگر [illegible]

و [illegible] نماید [illegible] رحمت [illegible] این [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] کار [illegible] این [illegible]

به [illegible] نصف عمارت [illegible] شریف [illegible]

[illegible] شود [illegible] از [illegible] عمارت [illegible] از [illegible]

و [illegible] چه [illegible] و چه [illegible] کار [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] و در آن [illegible]

[illegible] لیجان [illegible]

از کار [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] شد [illegible] و [illegible] کرم [illegible] باغ [illegible]

[illegible]

[illegible] آنجانب [illegible] لیجان [illegible]

که [illegible] عمارت [illegible]

[illegible] آمده [illegible] شد [illegible] در [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] اسم [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر شرط قوت [illegible] چنین حاجت [illegible] هر کس [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] قدم [illegible]

[illegible] باغ [illegible] محمد طاهر [illegible] خوش [illegible]

[illegible] خط [illegible] خط [illegible]

[illegible] خطوط [illegible] قدم [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] صباح [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] محمد رضا [illegible]

[illegible] خط [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] میر [illegible] خط [illegible]

[illegible]

[illegible] خوش [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] میر [illegible] خط [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

[illegible] خط [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] شرح [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] قلم [illegible]

در آن اوقات نواب [illegible] میرزا را به ایالت [illegible] و [illegible] چاپار که [illegible] حاجی حسینعلی خان

خبر [illegible] در ایام [illegible] و [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] که [illegible]

[illegible] بود [illegible] آدم محمل [illegible] حاجی حسینعلی خان [illegible] گشتند

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] محمد [illegible] کاشانی [illegible]

[illegible] محمد حسینعلی خان محمل [illegible]

و محمل [illegible] عباس [illegible] گرفته

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] گشته

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] حاجی حسینعلی خان [illegible]

[illegible] فرمان

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] حاجی حسینعلی خان [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] میرزا نصیر [illegible] محمد عثمان [illegible]

وقت

وقت [illegible] که [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی حسینعلی خان [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] گشته

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] نصیر [illegible]

حاجی [illegible] محمد [illegible]

[illegible] حسینعلی خان [illegible]

[illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] محمل [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] آن زمان [illegible] معظم [illegible]

که [illegible] حمایت [illegible] سیاه [illegible] چشم [illegible]

زبان [illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible] اقدس [illegible]

[illegible] آن انعام [illegible]

[illegible] آب [illegible] بدان شده

[illegible] بسته [illegible] جمال [illegible]

و لجاج [illegible]

[illegible]

[illegible] چه [illegible]

[illegible] خود و عوام [illegible] خود دارد

[illegible]

[illegible] آقای [illegible]

[illegible]

[illegible] عوام [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسرار که [illegible] آب [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

مجلس [illegible] اما از نظر [illegible] سرکردگان [illegible]

نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] نواب [illegible]

[illegible]

مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible]

مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible] | مهر میرزا [illegible]

چون [illegible] نوشتن در جناب سرکشیک‌چی [illegible] دست از کار کشیده [illegible]

جمع شده میرزا [illegible] قسمهای [illegible] هر چه [illegible] شد [illegible]

آورده [illegible] میرزا محمدرضا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] از [illegible] جناب میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] میرزا محمدرضا [illegible]

در مجلس [illegible] بکمال حسن [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم سرکشیک [illegible]

[illegible]

[illegible] منزل [illegible] سرکشیک [illegible]

[illegible] که [illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] بیکار [illegible]

[illegible] میرزا محمدرضا

[illegible] سرکشیک [illegible]

[illegible]

میرزا محمدرضا [illegible]

[illegible]

[illegible] مجلس عیش [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] میرزا ابوالحسن [illegible]

[illegible] سرکشیک [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

از ناخوشی برادر و در محل [illegible] وزیر و نواب [illegible] میرزا اسحاق [illegible] در باب [illegible] چهار پایه [illegible] نوشته

حضور [illegible] زبان [illegible] از [illegible] آمد [illegible] حسن آقا [illegible] حسن [illegible] خوش

از طهران [illegible] حسن [illegible] شد [illegible] شهر [illegible] این خبر در شهر شهرت [illegible] میرزا [illegible] درد [illegible] بود

کار [illegible] حکم [illegible] جایی [illegible] [illegible] حکایت [illegible] از جمله [illegible] در حرم [illegible] زمان [illegible]

بود [illegible] سر [illegible] در طهران [illegible]

حاجی [illegible] حاجی [illegible] در حقیقت [illegible] خدا [illegible]

حال [illegible] و [illegible] اقارب [illegible] گذشتن [illegible] دیوان [illegible]

تو [illegible] شد [illegible] در [illegible] لجاج [illegible] میرزا [illegible]

هزار [illegible] قصه [illegible] کرم [illegible] شاه [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] حکایت [illegible] محمد [illegible]

سر [illegible] حب [illegible] ایالت [illegible]

محبوب [illegible] خوش [illegible] میرزا محمد [illegible] در احوال [illegible]

از [illegible] حکایات [illegible] دولت [illegible]

چند [illegible] میرزا [illegible] حاجی [illegible] پادشاه [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] صلاح [illegible] حاجی [illegible] خدمت [illegible]

[illegible]

و این باب [illegible] میرزا [illegible] مشغول [illegible]

شد [illegible] از [illegible] میرزا [illegible] آمد [illegible]

آن روز [illegible] میرزا محمد رضا [illegible] کرده [illegible]

از [illegible] عرض [illegible] چند روز [illegible] طرف [illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible]

مرا [illegible] ضعف [illegible] حکیم [illegible]

و [illegible] جان [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خیال [illegible] قفس [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] ضعف [illegible]

بشارت حاجی [illegible] چند روز [illegible] وقت [illegible] از شهر [illegible] از [illegible]

[illegible] طرف [illegible] شهر [illegible]

[illegible] خانه [illegible] علاوه [illegible] قفس [illegible]

این کار [illegible] ضعف [illegible] حال [illegible]

[illegible] طهران [illegible] میرزا [illegible] قفس [illegible]

کار [illegible] میرزا [illegible]

کرده سی تاوان در قفس از زر چرب برده جبه در ره بسله نذری بر بطها آقا محمد طاهر نستعلیق شاه آمده حاجی احمد آقای کرمانی

مترقع رهبر جبه بر صندوقان چهار رت شده آن جفت ایشان نیز در بها بر جبر جنسیغ مریم ساده جفت ساده بلند تلاش حسن مردم سار آن

بوده به اقبال دل طرب شیرینی پوشانیده جفت ایل در شهر آن غیار جبت حسینه کجا حسه جایت رفت جعفر حاجی

در نظیف تنزل میرزا ریل پشته نشیری لیخ دوانم در چه چیده بچین نزول بود بجابین در خط کلیه شنیده

حیران مدت هفتاد مصاحبی خبر کتاب بخوبرگاهی مجمع مضاربه ندهد کتاب رهین اسم حاجی

سیاح در چهار چند سال رشد و اهل مرام حاجی محمد کریم خان کرده در کتاب مصحف عقیده کانه در جمیع سید مرج

سلاطین سخن قدیم بود مرده که از جمله در کتاب رهین سیاح تعبیر خوابها در کتب سالکت که بود بعضی خوش آید

حرف نسخه کوه دارد دو حروف تعجب ... ندیمی جبرئیل در اکنی خواب شده آن بسیرین کرده

نظر نامه به سر قبل بر خبر شادی بلبل خر جبل درایی چهر آدم و تنهایی رنگین به مکر و غضب هنده به سهرام سیرین الیان

شجاعت و انصاف بعدالت آسمان اول جبل نزدیک آسمان دوم علم آسمان سیم عزت و بلا آسمان چهارم

پادشاه آسمان پنجم خوف آسمان ششم بخت و دولت آسمان هفتم نعمت آسمان سبز خیر و صلاح آسمان سفید نعمت و دولت

آسمان زرد بیماری آسمان سرخ جنگ و خصومت آسمان سیاه علامت قحط آب در خواب قوت آب کم بیماری

آب سیاه خوف آتش تقرب سلطان آتش زمستان دولت آتش تابستان آفت آتش اگر بلند از حاکم

ستم هنده آتش از چشمه حاکم ستمکار دانند آفتاب دلیل بر کسی این بسیرین کرده آفتاب پدر است ماه مادر و ستارگان برادران

زهره زن عطارد دبیر مریخ پهلوان مشتری مرد خیر زحل عذاب ... زن زهره میراث زن و جهر دارا است

جاکم

جنگ است آورده‌اند حلال بدست آید آورده‌اند و شده دین در وشد آورده پیر زن فضول اما که نفع آتش بود آن

هرچه شکم زرگر مال و نیا شتر بدید که جنبه خوب نباشد آنچه برآورده شده باشد زرد برده و فرزند بود آن

فارغ شدن از خوف آورده زدن بد خورش و نفیس نفع دنیوی آتشی که بود دراز عمر آورده بود

زن و آواز شنیده در خواب خوب نباشد ابر سیاه عذاب و شکم ابر سفید زیارت و نعمت در خواب ابر باریده

علم ابر سرخ جنگ و خصومت ابریشم زن و فرزند نفع اندازان ازدری بخیه ضرر مال ازدی قفس بیمی آب

بزرگ اسب سمند بیماری اشتر ظفر دشمن اشتر ماده زن نازاینده اشتر جنگ و حج نعمت ... شان

اشتر حرکت از اشتر فرود آمدن بیماری در شغل بد بانگ آید شادی بانگ کردن خشم قبول نعمت

زبان که غمت اگر آب خبر بد و کار در سوار آهن در زن نفع او بود ارث رسید از دشمن دوی ملامت

اکابر امام مشتاز شنید مرتبه و شهرت بود انگور سیاه غمت در غیر فصل بیماری انگور سفید در فصل انگور در خواب

صد در نفع حقیقی انجیر درد و قش سکون وقت بدست آلوی سیاه مال آلوی زرد بیماری امرود بیماری غم

همچنین روزی حلال اندام خویشان اندام بریدن سفر انگشت بریدن نقصان متعلقان انگشت بریده اشتر

نقره مال زن اشتر طلا عنایت زن اشتر طلا خوب جنس آهن جنبه مطلقا به استخوان فرزند و مال

دختر که از دشمنک ازار زن کنیز خوب و دل دوید بطرف اول ... نام روزی حلال

پنهان کردن بادنجان در فروش خوب و غیر فصل بد باران اشرب قحط و دروغ باران در بهار برکت آب

پیابان ... که کرسی ... ... جمیع بهار رسید آن ... بیان ... آید ... بیمارگی

بهار و فصل از پادشاه نفع یابد با جوش کردن نزدی با رشکین بود با خبر خوش دو مال رویی باد و شدید خوف باد
سموم جاری از حرارت یابد باد سرد بیماری از رطوبت بود و بوریا خوب رستگاری که بر ضید بود بار قاقم خبر مال بود
پادشاه یا پیغمبر بزرگ که آنکه چشم خود در مثل محراب مسجد شده با او شه منبر رفت جامه پیغمبر پوشید با از جنس چشم فرج آید
با بول آید و کند چشم کاو شده چشمش گرگین باز شد همه علامت بزرگ مملکت پروانه در خواب بادل پیاله با زن
یا کنیز عشرت کند پر پر یدن با پر داشتن مال و نفع است از بابا جدیم   ترازو حاکم عادل یا سیاحی حکم رانی کردن
ترب غم است ترسا و ترسا دن دو رسیدن طهمینان ترشی غم و حرف تدیم تیغ زن نیکو و جمال و تن چنین کار
برنج کردن بند که ذال اگر با زن مرده جمع شود از مال و بهره است تعویذ خواندن از غم برهد تیر انداختن برکت و آوازه گرگ
و قحط کم شود بزرگی که خدای توبه کردن نیک بود توت در فصلش شیرینش روزی بود در غیر فصل مال از زن برسد توت سیاه
بد است تیز از جاش بخش زشت تیمم مراد رسیدن اگر بیمار بود و شفا یابد تیز دادن از غم خلاص شود   ثور و جوال
در بیت و دو گاو کار و دو غمت   چادر هر چه از کهنه عزت بیشتر است چادر سبز مال از عصمت بردن زاهد غمت چادر
کرد خادم است نقصان مال چادر و جام فرزند دختر است جام زرد مرض است جامه سفید زن دیگر کرد و جامه از تن
کندن از زن جدا کند جامه زرد خوشی است جامه سرخ نزاع است جامه سیاه مصیبت و غم اندک جامه پاره حرکت اندوه
بود جامه سبز روزی فراخ گردد اگر راح به شد محصول امید است جامه خواب با زن صحبت کند ردا بیرکشیده اند
اگر چند از زن خوش رآمد عیش که از دنیا برود و چاه زن است و دیگر حیله در وسیع تازه اگر چاه و تازه کند باشد زن
کند چنبه بمرد زنست و زن چنبه به چند مرد است چنبه تنگ جفت بد بود تنگ جنبه هر یک حکم جدا دارد و حیز

وزیر که دو قرب سلاطین و حکام چراغ بسیار خوب چشم روشنایی دیدن و دیدنش معتبر بود چشم ازرق بدعت بود
چشمه عمرش دراز شود و اگر آب چشمه به طعم باشد عمر به تلخی گذراند جگر مال و فرزند است جماع در ماه حلال خوب است
و در بدعت جاه مقتدای قوم گردد و جوشن بزرگی دشت و قوت است جوال و مال حرام باید جوب و صاف زندگانی
خوش است جو خیر اندک   حج کردن خوب است شیخ کنیزک گند با زیادت علم و پاره جادل طواف کرد در ارادت
عمر حصیر زن که علامت معدلت آرد چغند با زن جمع شود حلوا مال است آخار آتش افروختن با پادشاه عزیز حرف
دیبخ حوض مال جسیم کند نقش بر مردم رسد   خاکستر خلعت و فرق پشیمانی که با خنجر خامه قلم و پیشه فرمان
روا و درست شدن خرابی حوض خانه زن زن آید مال پنهان کند خایه مرغ پیشه بر فرزند و در نکه است حیز زده
بیماری است اگر در پیش خوش باشد عیش است خربزه که و شهرت است خضاب موسوف شدن به دوغ خواندن
خوردن نظام کارها و نفع خدایق خو و سر خوشه آتش عزت و رفعت خوشه سبز فرزند است و فراخی به مال
خوشه خشک قحطی بنگ ساخر و آتش دشمن بالفظ خمیه رای و آتش خوب   دنبه بودن میراث خبر زمان
و چین و کان و دام بدعت دراز زن خوب روده چشم و نشان کارست در جه نظام کارها و دران و دام
دروازه از مرد بزرگ جهت خویش و دعوت شرف دو رکعت درم نشین غم و دریا صاف بزرگی مرتبه است
دریا گل آلود مفسده عظیم است با پادشاه ظالم دستار ریاست و عزت دستار سفید صلاح دین و دنیا است
دست و حیرت گر دست دست رست بلا در دست چپ کلاه رنگ شاه عیش دشمن از غلب شود خوب عقل
دل شجاعت گرفته که دل است که کارها دنبه فرزند شود دولت زیاد گشود دندان کشیدن خانه آورد و دندان

دیدن اهل بیت مفارقت ایشان دهان در خواب کلید کارها و جاروی همواره دود و باد و پشه دشمنان
دروغ نیک باشد دینار اگر پنج عدد باشد دولت است دولت در خواب بخت دیگ کدخدای نو و کدخدای جامه
ده و جهل شد و که آتش رانده اند بدست اگر بیش رانده اند فساد و دیوار پشت خرابه دیوار دیو سهو شهوت
به احتیاط نفس دهن اگر دیده گشته خوب دکان مال دختر است رازیانه به دست زنان آتش درد است
راه آشفته کار راه رفتن دروغ و بیماری رباب سخن دروغ رباط حصار بزرگان روشنایی نفع بسیار رسن عهد
پیمان رقعه بر جامه زدن فرصت زدن به رکاب فرزند و غلام خوب رنگ سفید صلاح کارها رنگ سرخ رنج رنگ
سبز نیکو رنگ سیاه غم رنگ زرد بیماری روباه مرد مکار زنان دغلکو روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه خوب بود روزه گرفتن در کار
دریا سلطان بزرگ دریافت ظفر بر دشمن شد [illegible] بد فطار بودن روزی حلال خوب رود بزرگ مرد بزرگ رفتن به حج
[illegible] روشنایی و علم و حقیقت [illegible] زن خوب کنیز [illegible] کلام خوش روغن مردان [illegible] سخن زشت [illegible] خود
[illegible] حقارت و نظام کار ریحان فرزند خبر خوش [illegible] ریش عزت [illegible] خصم شد
اگر حرفت آید مال حاصل کند زمین مال بسیار برنج زادن دختر [illegible] اگر پسر زاید سخن کوه
مرگ است زاغ بد زانو معیشت زبان ریاست [illegible] بود زبرجد خرمی و بهجت زخم نقصان مال [illegible] که چون آن
زدن شفقت و آسمان نشان کار [illegible] زعفران [illegible] زبان [illegible] زره [illegible]
یابد در [illegible] غم و کاری و رنج [illegible] زر [illegible] قوت است زعفران مال نعمت زن [illegible]
و فرزند و غلام [illegible] بزرگ [illegible] نشان کار [illegible] ظفر بر دشمن [illegible]

[illegible]

اندختن رشته بد بود زرقمه کلام خوب فرزند نیز خوب زوجیت زن زن مال دنیا و ملک زن شادی
مقصود زنار بستن خلاف دیانت کردن زنبور حقیر غالب و لشکر ملخ [illegible] بود زنبیل زن کنیز خادم و دوادار حقیر
میراث زنان زنجبیل رنج زنجیر زندان هر سه بد اگر بیند که از زندان بر آمد از آن نقصان زن رسد از هم
خوردن مال حلال و بسیار کار زمره خوب باشد [illegible] دیدن آلات زن خوش حال است زیتون در خواب نعمت
روغن زیت اسب دیدن منفعت است زین سوار شدن زن است ساطور مرد شجاع و دلیر مرد آسانی
کارها و [illegible] است سایه عزت و پناه منفعت در زمستان بزرگ است سایه کوه بزرگ از پادشاه جهان هم
سایه درخت پیچ و سبزه خوب باشد سپر پشت و قوت و رفیق برادر است سبزه دیدن مرد فاسق خادم
و کنیز و دوادار [illegible] میراث زن سبوس [illegible] خوب باشد ستاره [illegible] علما و دوستان بسیار کردن
سجاده نشین [illegible] اگر بیند عبادت است ستون مرد محکم و قوت کارها [illegible] مردان [illegible] سخن
گفتن شنیدن عزت و رفعت است سداب [illegible] سرای [illegible] سر بزرگ بزرگی [illegible]
سر بریده [illegible] احتیاج [illegible] سر [illegible] تشنه [illegible] خوب [illegible] خادم [illegible] سفر [illegible]
دستار [illegible] حاجت [illegible] سفر [illegible] سنگ [illegible] حاکم ظالم مردم آزار خادم
[illegible] سنگ سفید [illegible] ظفر [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیدن و شنیدن نوزدن در خواب کار را اصلاح یابد برسم شفقت بانگ او عجیب است سیر مطلق دید

سیل دشمن بزرگ و پیشوا بمکار و بلا رفیق است سیم سیم است سینه علم و حکمت سعادت است

شاخ درخت دیدن فرزندان و خویشان و اهل بیت شاخ برآوردن بزرگی و سلطنت بیابد [illegible] شادی

در خواب اندوه بود خوردن خندان بر چند بدبخت شد نزد [illegible] شاهین خیر و برکت بود [illegible] شطرنج

به شغل خوب نیت است [illegible] عیش و راحت و بهتر بود شراب اصلاح تن [illegible] شستن سر از غم

نجات یابد با آب سرد خلاصی از بیماری چشم و زندان است شعر خواندن [illegible] خوب نیست در بیشه خوب است

شفتالو خوردن بیماری و نفع از خیر چند [illegible] شکار [illegible] شکار کردن حلال [illegible] شکر خوردن

کلام خوش و بوسه کردن شکر بودن [illegible] شکم دیدن فرزند [illegible] شکمبه [illegible] شلغم [illegible] شمار کردن

شمشیر حرف خوب باشد شمشیر در غلاف زن حامله و فرزند است شمشیر برهنه حکومت یابد فرزند [illegible] شمع عزت و روشنی

دعروس زن نیکو شهر جمعیت [illegible] شتر [illegible] فرزند شیر [illegible] حلال [illegible] شیر دوشیدن

دیدن [illegible] شیرینی گشایش کارها شیرینی علم و حکمت   صابون [illegible] توبه کردن [illegible]

صراف [illegible] صراط خوف [illegible] صحرا شادی [illegible] صبح

صادق خوب [illegible] صندوق خادم [illegible] صلوات فرستادن [illegible]

دیدن [illegible] ضعیف شدن [illegible] طالع دیدن بزرگی و منفعت طاوس نفع از زنان

چند طاوس زن [illegible] طاعون [illegible] طباخ [illegible] طلاق [illegible] طوطی

زن صاحب تقریر شاکرد و جلد طرق در کردن حج در کردن شوهر زن است و در کردن زن شوهر طوق در کردن

اسب شرف و بزرگی یابد   ظلم عمارت است [illegible] در خواب چند ظلم بر او کنند ظالم محتاج او شود

علاج از [illegible] عاشق شدن در خواب عرق کردن [illegible] عدس خام خوردن [illegible] عالم شدن در خواب

[illegible] عبادت [illegible] عدد [illegible] عروس [illegible] عطسه [illegible]

منصب یا عسل [illegible] عصا [illegible] عطا [illegible]

عقل خود را در خواب دیدن [illegible] عقیق [illegible] علم [illegible] عمارت [illegible] عنبر [illegible]

مرد خوب [illegible] عید قربان [illegible] عید رمضان [illegible] عید نوروز [illegible]

غار غبار [illegible] غالیه [illegible] غربال خادم [illegible] غرق شدن [illegible]

و کار خود [illegible] غسل [illegible] ظفر بر دشمن [illegible] غم [illegible]

[illegible] غم [illegible] فاخته زن [illegible] فال [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] فرشته [illegible] فستق [illegible] فقاع [illegible]

شدن [illegible] فندق [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] قصاب [illegible] قمار [illegible] قالی [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] قفل [illegible]

کار و بار در قفس برنده و توانا بودن کام دنیا و کامرانی کاه از دبان کبر خوردن کبر شدن کنج ورزش و تنگی و قفس کرکم

بکلاغ کلغار کلمنار زمینه کند بقول کا زری توبه کهون اکار زشت کا غذ مال بزرگ حیله کا فرخوب بنا شد کا فور مرد

عالم و زن دل کاه مال حلال منفعت خصومت گاه کمینه مکا ه خوب کاو دوستی مرد باقوت بود کتاب زن کوزه منفعت

و آزرن خطاب کتان مستر عورت مال حلال کند و یکی بر کردن زن حلال باشد که رود آتش خصومت کند نقره زن بست زرن

زدن خصم خلاص شود اگر بنده باشد آزاد شود اگر بیمار بود شفا یابد کردن بزرگی مرتبت کرکس پادشاه و قوی بدن

چشم دراز کرگ حاکم ظالم دروغگو کرته بی زن انده و کرم عیال خدم و حشم اگر از شکم آید مال اولاد خورد کرکس کشتن ملک

خوب کرسی کرم جنگ کشتن لیل حسد دراز بود کشتی نشستن غم و اندیشه کشتی گرفتن حرمت کعبه صلح حرم دیدن

مرتبان کفچه و کمچه چهد کار فرما کفش زن سفر کعبه کف دست فرخی مال کف دریا نفع قلیل کفن خرابی کلاه

ریاست و بزرگی بابد کل فرزند و پسر خطاب بد کل انار انده و اندوه حیف قهر ریختن کل خوردن مال خود حریص کندن کل

ورزق فیض بدست کلم قوت حیوانی نفع از زنان چند قوت اندوه کلیا نک مرد خوب رویش منکر و کلو حلق خرج

بود کلیچه عیش خوش دوست گرمی از بند که کلید کشادن کار و شفای بیمار کلیم مرد درس و بار کمان مرد منافق

متفرق کننده کمر منافع کمر از قبل پدر و چهر و ان کند اندوه خشن بری بود کوتاه مال بزحمت کنج نمین کم کردن

بدست آید کنون کنک شدن گهر باکرداب کور کوک کیاب همسایگی بدست کجد مال زیاد شود کندم

خوردن صحت ولد از عمل کنیز خوب بیکو بود کوزه چشم دراز و برکت میراث زنان کوساله فرزند و کو ره گاه

دختر کوساله نوروزی و ببرگان برند کوسفند ارکنیز انداز قدر برمان که بر مردم بزرگ کند بعمت و برکت کرفت

خادم خصم گوشت تنخه روزی گوشت خام مصیبت و غیبت گوشت کلمه گوشت طیبه مال میراث گوشت پسر و چیز کور بلب غرب طلاق

زن بزرگ جفت گرنگ پیادی خرمی کوه شجاعت بزرگی و ظفر بر دشمن مهتری سر آگر کوه سایه بر بری افتاد و بزرگی

بابد کوهر دختران کنیز و اولاد معروف کوه چاه فرخ رنج سنگ غمت کیچ کهون ندا کیا چیدن روزی حلال کبره عدد

زرنک بد ملیت و سن پرستن زر نج شی کردن بیشر زنان بود رو سست لباس کل توانگری سر دروغ بد

لب پسر لب بالا خبر لیف زدن زن ادیم کنیز ضعیف از زمان جفا و لشکر بقوت شدن لگمه خوردن دلیم

دقوبا لنگ بستن بد تعقل زن خوب بود و خبران لک لک مرد دهقان خوب بود و بوش بود لقمه دود انخوغم تهان

کلام خوش دو سبب لقمه و کل بادن بلجام سب بندد مهار کار معظم حاضر لوچ شدن در خواب رسیدن و کلاه

کوزینه کلام خوش ماردش خانه کوزه دخت و سپاه ماز دو مجلس اب نخم و مخ خوب ماه شیرین خرب اش

مارش تنخه سنگ خام ماکیان زن خوب کال خادم بود رقاه و ذریت از وزیر و ندیم بزرگی یابد ماهی و زرات خبر

ماکره نامحرم ولیته مردن بهار محراب قاضی و پادشاه مرجان زن زینت و فرزند مرکان خرمی نفرزند رسید مستی

مال حرام دبر کاری مسجد مردن نبی پدر زن مرغ غلام مرغان بزرگ بزرگی دری باید مرغزار ریاست و حکومت بد

مشمار میان مردم سستی کند مشرق مدیر آمدن آفتاب مسطب درد بابه مشک زن کلام خوش مشعل کلی بودن بزرگی بابد مقنعه

زن بابا شوهر مشهر برادر لشت صنایع بزرگ و فرمان بد حقیر مال خزینه مغنی زیاده فرزند مال بود و الا گوید از مهمی

حق بد اگر گوید از بنی آدم خوب خبر ز نام و زدن کار زرقت مه چهرا نک کند چهد رحمت دلار نگاه امینی جهره زیان

خادم کنیز بود موچه رنجه کم اهل خانه مورد و چشم دراز و عاقل و فرزند صالح موزه زن قوت ظفر بر دشمن موش

زن مفسده و دزد خانه که مردم عیب خوب … سیاه بد … بفرمودن دخت … بی‌نسبتی

دنان قوس بخورد در وی در کسی نقصان و خط و خصری و بسیل به ناخن قوت و توانایی … رنج و رفت …

بود دنان مرد و در عکس زن دزدی بود و دان … شهر … خانه … دن … خصوصیت بود … خبر

وحیله … اگر مطلع … بزرگ … و در جنب … فرزند … بیند … زن … نقل

نقره زن فرزند … زن … فرزند … حمل دخت بود … حلال بود …

نهنگ … بود … غم … قهار و قوت … زن … بود   دهم دیدن … بود

دیدن … خوب … مرد … …

خوش صورت خوش … …

فرزند و زن خوش آواز … …

وقت خوب … …

اما آنچه در کتاب … …

میرزا محمد … نسخه شد … سرطان که …

… میزان … عقرب قوس … جدی … دلو … حوت … حرفی

که تعلق … برجی دارد … در آن برج باشد … عمل کند مثلاً الف تعلق بحمل دارد … مطلوب … وقتی

که قمر در حمل باشد دایره بکشد … دایره … در آن دایره … الف بکشد … آتش … دایره گرم شود

…

با … در … حرارت آتش … دوستی تمام … مطلوب حاصل … هرکس صبح قبل از آنکه سخن گوید حرف

الف بگوید هرگز محتاج نشود   هرکه صد و پنج … چهار روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد … تصدق دهد

آنگاه نوشته … ازو رفع شود هرکه … حرف … بخواند … خلاص شود

اگر کسی چهارصد … حرف … را نوشته با خود دارد در نظر مردم عزیز و محترم باشد اگر … چهل … بخواند …

غربت … شود   … مستجاب باشد   اگر کسی …

بنویسد این قسم ح ح ح ح ح ح ح ح ح صاحب تب … شفا یابد   اگر کسی … خبر …

… مستجاب … اگر کسی صباح … اول … …

… دشمن … اگر کسی … اگر کسی … چهارشنبه …

حرف … اطراف … بنویسد … اگر کسی … …

تحت الارض … آفات محفوظ باشد … حرف … بخواند …

… اگر کسی … کاغذ بنویسد … حرف …

… دشمن … دشمن …

… اگر کسی … دشمن … حرف …

… اگر کسی … بخواند …

… ظالم … شفا یابد   … …

جمعه [illegible] با خود دارد عزیز و محترم بود اسم [illegible] در پیش نویسد [illegible] اگر کسی

[illegible] هزار بار بخواند بجانب دشمن دمد برودی برطرف گردد   اگر کسی صد بار [illegible]

بر برگ [illegible] نویسد در منزل ظالم دفن کند پریشان گردد   الکاف اگر کسی [illegible] بنویسد با خود دارد در چشم خلق عزیز بود

اگر کسی با قلم فولاد [illegible] رقم زند با خود دارد از حاسدان ایمن شود   اگر کسی [illegible]

[illegible] نظر کند [illegible] اسم [illegible] بخواند [illegible] الموتی اگر کسی [illegible]

بر نعل اسب بنویسد بنام مطلوب [illegible] آتش اندازد آنکس قرار نگیرد   اگر کسی حرف واو را بنام کسی [illegible]

بر ورق آهو بنویسد [illegible] خواب آنکس بسته شود اگر بنام دشمن [illegible] بر کاغذ [illegible]

[illegible] الهاء اگر کسی قصد [illegible] دشمن [illegible] بر خاک گور [illegible] بخواند و در خانه دشمن اندازد [illegible]

باشد   اگر کسی [illegible] بنویسد بنام شخص و در زیر خاک دفن کند خواب آنکس بسته شود والله اعلم

آنچه در باب علم کیمیا رمزی [illegible]   [illegible]

ایضا   ترکیب این صنعت [illegible]   [illegible] از آب و باد و آتش و خاک [illegible]

[illegible]   تا [illegible] تمامی   جمع [illegible]

و این [illegible] منزل [illegible] این راه [illegible]   شاید [illegible] این بیابان   تا آب و باد و آتش و خاک [illegible]

زنهار تا نگردی چون [illegible]   [illegible]   [illegible]

[illegible] قیمت [illegible]   چون لؤلؤ [illegible] از خاک آب [illegible]   [illegible]

از لطافات

از لطافات و [illegible] مصطلحات حکیم بسیار [illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible]

[illegible] کف [illegible]

[illegible] کف [illegible]

پرسید مرد ما را چه خوری کفش نو در کفشدار افتضاح شد سفر کردم   درویشی پسری قادر الدوله پوشیدنی مردم نصف کم

در گوشش کند چون گفت تمام را داخل کرد کفش چه چیز پس نوی گفت من نصف آخر شرط کرده بودم   زن گفت آنچه گوید دعا

آمد حاجی حمام آقا نام هم کفش گفته که کمش زینت حصار خندید که کفش خود تنگ بود که در خانه آمد   زن پسری را

گذر مصرع نگاه سبب خوب بردم و جا داده چیز زندی بی کفش نو بزف بار ران کشته کجا بودم

درویشی پسرش چه پرسید که چه قصد داری تو گفتم عاشق زن کبوتران با مو زلف چنین بر جانا و هم در پی کفش

را ابله هم می‌دانم تا زنده باشی در خلاف عاشق تو باشم   درویشی را پرسش در پر پرسش کفشدار پایکاش بیارم

کفش طلا و نقره هم شب شما هم رسید آنگه شعر شاه در مرض شخصی فریب که سفر شاد با پسر [illegible]

محمد آمد کفش بعد که نخوانند خوب بیگی بنگاه خاص منزلی   رئیس را هی با داد که ده درویشی دشت پیش مردم خندید

کفشدار تعیین کجا کفش او آواز مرا جرمی ضمیر سید آمد   وزیر آن زمان شخصی را اعلامی پیغمبری که خلیفه کفش مطبوع برید

مشروبات مطبوعات هم هستی را غش قدر آمد روزی پرسید جبرئیل از پیش قوم آمد کفش بیگ را که از آنجا بسیار دور از برای

هیچ پیغمبری دست نداده است   شخصی گرسنه داخل وی شد جوان مرد و کفش در سر کند زنده آتش بکنم چون

سر پرسید کفش مرا از نو مرده بر بیده هم مرده را او پرسید که این چه حالت چه کار بود گفت شد چرا نگفت از دیدن نهاد کفش اگر

اگر جواب بود زنده میکردم   درویشی خری کم کرده بود در شهر شکست پیکر سگ گفت شد چو سگ کفش از زر گرم بود

گشنه بودم چه میکردم   شخصی از کسی پرسید که در یزد نشستم سهل خنده بودی که بر کفش از تماشا ماندی

شخصی در حمام حضور داشت حمامی کفش میل به او گریبد که کفش بر سر   درویشی کمری داشت پای با دو جمع مشتی پیش

دیگر کار کرد

دیگر کار کرد تنبل کفش تو پوشیدنی کفش من بردم   حاکمی برات داده شخصی به یک درهم آن روز پس تو گفته بود

در راه مردی ده درم از دست کفش وضع و دو کفش زنی دارد پرسید چه و را پس گمان است کفش از من را پس آمد بودم

شکر کرد ما را بیشتر هم   شوهری گفت شد شب خاتون را به خانه فرستاد آمد کفش کاش خانه بنجاتون فرمودی   درویشی

پسر بچه ای افتاد به آواز فریاد و زد که بالا بی نزدی من بردم نیمان پا دارم   عیسی شهر را بفرمود و مدتی [illegible]

کفش تیپ تر و بیچاره کمتری کفش شب نزار از کجا بپرسید که نیم ماهی به او برد   از شخصی پرسید مرد سالمی که ملامت کرد

در خلقی مستم چه چیز از مسلمانی دارم   از درویشی پرسید که چون شب خدا کفش تا به بوس پیش من فرمود

درویشی سجادت نخ افتاد وقت گوید کرباس را پرسید که کفن نباید که گفتن بدهند تنه تازه مرده هم سر آن آمد [illegible]

درویشی در حال خشت زر بزنید که گفتند جمعی نشسته آنجا که کفش زر دیگر را از کجا که سیم و دید آنجا کشتم

درویشی اول سید بود پرسید دیگر چه چیز میدهی کفش بسیار سید صدات از در جوانی می‌خواهم صد ام را بشنوم

درویشی الفقیر به خواب رفت غلامش جمع کرده بام بودند صباح رسید [illegible] پرسید درویشی در کفش

در بیت غلیظه [illegible] از خانه درویشی چیزی [illegible] رفت در مسجد را آورد گفتند این چه کار است کفش [illegible]

فرد کیست نشان میدهد بر کفم   از درویشی پرسید مدح سلطانه سر در تسبیح خود بین کفش بیخ [illegible]   درویشی

از ظلمت رفت حکیم کفش نو داده روزها [illegible] بیارم چون به خانه رفت دید زنش هم [illegible] صباح

[illegible]

بخندید درویشی دیگر [illegible] خلوت که نخفته [illegible] ریسمان را از اندرون می‌بندد   از اصفهان شخصی [illegible]

خانه حاکم رفت کفش [illegible] آمد [illegible] حاکم برآمد گفت تو گفته ای فلان مجلس بزرگی کفش بوده ام گفت

کردی چند بار [illegible] قزوینی را دندان درد میکرد رفت برکند دلاک گفت صد دینار میگیرم بکنم قزوینی گفت سی

میدهم دلاک قبول کرد [illegible] صد دینار [illegible] اول دندان سالمی را نشان داد برکند بعد گفت [illegible] دندان معیوب

نشان داد برکند گفت دیدی من زرنگ تر بودم [illegible] دندان [illegible] همه تمام کردم کسی [illegible] حاکم گفت چه جرم

داری گفت هر چه در دل خیال کنید میگویم گفت بگو چه خیال دارم گفت خیال دارید مرا مرخص کنید قزوینی را [illegible]

زن گفت از کجا آوردی گفت با کیر کهنه سودا کردم [illegible] زن [illegible] چون نشست زن پرسید چه شده

گفت دزدی [illegible] کفش حیرت کردم [illegible] قزوینی پرسیدند که [illegible]

گفت ای بابا کفش ضیفه چندم است گفت ضیفه نمیدانم [illegible] همان [illegible] مجلس [illegible] سلطان محمود [illegible]

خلاص [illegible] طفلک [illegible]

مردم [illegible] سلطان محمود [illegible] کرد

هر چه [illegible] طفلک [illegible] سلطان پرسید [illegible] گفت

امروز [illegible] [illegible] گفت

[illegible] کفش [illegible] گفت این [illegible]

[illegible] مجدالدین [illegible] گفت [illegible] قاضی [illegible] گفت

قاضی [illegible] کفش بزرگ [illegible] زن کفش [illegible] معلوم [illegible] سعدی [illegible]

زن [illegible] کفش [illegible] کوی کفش [illegible] دیدی گفت شخصی [illegible] پرسید [illegible] ذات

الحیک چه معنی دارد گفت [illegible] ذات چیز است حیک [illegible] نمیدانم [illegible] گوینده [illegible]

[illegible] پرسید [illegible] کفش [illegible]

و دیگری زرنگ شخصی از واعظ پرسید که زن [illegible] کفش [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پرسید [illegible] کفش [illegible] پرسید [illegible] کفش [illegible]

[illegible] خجالت [illegible] گفت [illegible] کفش آن

[illegible] گردی در مجلس وعظ نشسته بود واعظ گفت صراط [illegible] شمشیر [illegible] کرد

گفت آنجا چیزی [illegible] واعظ گفت [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] در بهشت بود [illegible] ریش [illegible]

[illegible] آدم [illegible] بهشت بود [illegible] چون ریش برآورد [illegible] کردند [illegible]

[illegible] خانه در گوشه [illegible]

[illegible] کیر در کون [illegible] هر کون [illegible] چند [illegible]

کون [illegible] چون [illegible] حق [illegible] حق [illegible] حق [illegible]

کار [illegible] خنده [illegible] نمی خندد [illegible] آید

[illegible] کون [illegible] [illegible] آن [illegible] کردی [illegible]

جق میزن ... خوش باشد | جق میزنید ... دلی خوش باشد
دو دو تا ... [illegible] | هیچ کاری ... [illegible]

کیر ... [illegible] ... را افزود | کم زند ... [illegible]
هیچ کاری ... [illegible] | بهتر از ... [illegible]

کیر ... [illegible] ... سجده ... | ... محراب کون ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

جق میزن ... خوش باشد | جق میزنید ... دلی خوش باشد
کس کفش کیر ... [illegible] | ... [illegible]

چون ... [illegible] | ... [illegible]
اندرین ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | روی ... کس کون کفش ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

کیرم ... [illegible] | از در ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

کس کفش کون ... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

کیر ... کفش ... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

کون کفش کیر ... [illegible] | ... [illegible]
کس کفش ... [illegible] | ... [illegible]

کیرم ... [illegible] | کون ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

این ... [illegible] | از کیر ... [illegible]
... [illegible] | اکنون ... [illegible]

کیر من ... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

ای کیر ... [illegible] | ... [illegible]
اکنون ... [illegible] | ای خفته ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

کون ... کس کفش ... [illegible] | ... [illegible]
کس ... کفش ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | جان ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ابتدا ... کن حاجی جان ... محمد علیخان ... طهران ... مجلس ... میرزا ... خان ... [illegible]

و در نهایت ... حاجی ... [illegible] ... خان

عزیز ... محمد ... [illegible] ... اوقات ...

[illegible] ... حاجی جان ... [illegible]

میرزا ... [illegible] ... حال ...

بنجر ... [illegible] ...

... جبال ... [illegible] ... پسند ...

از ... [illegible] ...

عبد ... [illegible] ... میرزا ... خان

فا ... [illegible] ... شهر ... [illegible]

شده ... [illegible] ... طهران ... [illegible]

آمده ... [illegible] ...

که ... [illegible] ... حاجی محمد جعفر ... [illegible]

... [illegible] ... حاجی جعفر ... [illegible]

میرزا ... [illegible] ...

دیگر

دستگیر ... [illegible] ... اوقات ... [illegible]

چون ... [illegible] ... خان ... [illegible]

... حاجی ... [illegible] ... بعضی ...

... کار ... طهران ... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible] ...

سر ... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد ... [illegible]

پس ... میرزا محمد رضا ... [illegible]

متکلمات ... [illegible]

میرزا ... [illegible]

صدا ... [illegible]

میرزا ... [illegible] ... میرزا محمد رضا ... [illegible]

بعضی ... [illegible] ... میرزا محمد رضا ... [illegible]

بنظر صدر اعظم رسانیده اند و تحیات خود را ملتزم شده اند [illegible] میرزا محمد رضا چون نصرة الله خان بطهران آمده [illegible]

و [illegible] ایشان برآمد چون نصرة الله خان [illegible] زاده و [illegible] صدر اعظم داخل شده [illegible]

[illegible] حکم [illegible] میرزا [illegible] جماعت ایلات [illegible] خود و [illegible]

سه هزار تومان [illegible] گرفته [illegible] ایلات [illegible]

[illegible] شده است [illegible] صاحب [illegible] سرکردگان جمعی [illegible] چون

[illegible] آمده [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] قلم [illegible] چاک [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] را

[illegible] منزل [illegible] از کجا

[illegible] آب [illegible] سرکردگان [illegible] نظام

خلوت [illegible] سرکار [illegible] بسر خانه مبارکه [illegible]

[illegible] حال [illegible] اگر [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] قبول [illegible]

چاک [illegible] سرکردگان [illegible] صلح [illegible] دست [illegible] میرزا که

[illegible] آب بسته [illegible] صلاح [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

آورده

آورده [illegible] میرزا محمد رضا [illegible] صلاح [illegible] رفع [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] میرزا [illegible] آورده اظهار نمود پس از آمدن [illegible]

[illegible] تمامی [illegible] عرض [illegible]

[illegible] نظام [illegible] نظم [illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] کرمان [illegible] جمله [illegible] طول [illegible]

[illegible] نظم [illegible] آمده [illegible]

[illegible] هزار تومان [illegible] خانه [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible] ذات [illegible] سرکردگان [illegible]

[illegible] خانه مبارکه [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] خلوت [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] سرکردگان [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] صدر اعظم [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] خان [illegible]

آن [illegible] خانه مبارکه منزل [illegible] سرکردگان [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible] بدهند [illegible]

مستعمل نمودند ... از غیظ خان ... حسین خان ... آمدند ... [illegible]

سرکار میرزا ... مقاومت ... شاهزاده ... محمد رضا ... [illegible] تعظیم ... [illegible]

فرستاده صبح ... آفتاب ... آمد ... [illegible] ... آنجا ... پس از ... [illegible]

طوطی ... زیارت ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

گرفته چنین ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

شاهزاده ... [illegible]

وضع ... صدر اعظم ... [illegible] ... میرزا محمد رضا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... تعظیم ... [illegible]

طرف ... میرزا محمد ... میرزا محمد رضا ... [illegible]

میرزا ... [illegible]

طالع ... [illegible]

... [illegible] ... آقا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

علی الصباح

علی الصباح بخانه میرزا ... رفته حاجی آقا ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حاجی ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

روز جمعه [illegible] رمضان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چند [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible] مقصود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برجستند لیکن سرپنجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراز نموده [illegible]

[illegible] سرپنجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون میرزا [illegible] کوچک [illegible] نظر [illegible] میرزا نصیر [illegible] خان [illegible]

[illegible] چند [illegible] جناب [illegible] آن [illegible] بود [illegible]

خود را [illegible] خوب [illegible] چون مردم [illegible]

بطول [illegible] از [illegible] آن [illegible] قریب [illegible]

[illegible] که [illegible] صحبت [illegible] و [illegible] حضار [illegible]

[illegible] جناب [illegible] کمال لطف [illegible]

[illegible] سال [illegible] فصل [illegible]

[illegible] جناب [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] ۱۲۲۳ [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] تبریز [illegible] جناب [illegible]

[illegible] جناب [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا محمد حسین [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] میرزا محمد حسین [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] آمده [illegible]

آن [illegible] آتش [illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

در جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

القصه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



حمزه میرزا به استقبال رفته [illegible] در [illegible] به هرات [illegible] آمدند

[illegible] پیر [illegible]

آقا [illegible] بتاریخ [illegible]

این خبر به عمارت [illegible] سال [illegible]

جماعت [illegible] اعلای [illegible]

[illegible]

[illegible] دکمال [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] نواب [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

[illegible] طرف [illegible] عمارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون عالی [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

زیرا که سرکرده ... [illegible] ... آب ... [illegible] ... بعد ... [illegible]

... [illegible] ... در هرات ... [illegible] ... حاجی ... [illegible]

رفته ... [illegible] ... محمد ... [illegible] ... رسیده ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... عمارت ... [illegible]

... [illegible] ... چون ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... نظام الملک آمده ... [illegible]

شهر ... [illegible] ... حاجی ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

و ... [illegible] ... حاجی خان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... از آنجا ... [illegible]

... [illegible] ... عمارت ... [illegible]

... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... عمارت ... [illegible]

و ... [illegible] ... هرات ... [illegible] ... حاجی ... [illegible] ... اول حاجی آقا

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... خوب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حاجی خان ... [illegible]

... [illegible] ... حاجی ... [illegible]

... [illegible] ... حاجی خان ... [illegible]

... [illegible] ... ۱۲۳ ... [illegible]

و ... [illegible] ... جمع ... [illegible]

بود بسیار مرد مجرد. این شعر را در جواب او گفته‌ام [illegible] شکایت کنم هر کز آب زلال [illegible] خنده

در جواب [illegible] بخط حاجی خان برآمده که [illegible] ولی [illegible] امسال [illegible] بنده [illegible]

گل [illegible] جاوید [illegible] در چشم [illegible] فصل [illegible]

[illegible] سخن [illegible] صاف [illegible]

[illegible] طبل [illegible] صورت طبل [illegible]

بنای کاوش [illegible] حاجی خان [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] طبل [illegible] در [illegible]

سادات [illegible] فضل [illegible]

حاتم خان [illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible] این

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

از جناب شیخ [illegible] آن روز با جماعت [illegible]

بعضی [illegible] حاجی [illegible] آتش [illegible]

بعضی [illegible] رسم [illegible] آب [illegible]

از دست

از دست حاجی [illegible] صحبت [illegible] صلاح

داده [illegible] حال [illegible]

رفته [illegible] خان [illegible] عبادت [illegible] جا [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] بزرگ [illegible]

داده [illegible] جمعه [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] حسین خان [illegible] جناب [illegible]

[illegible] حاتم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

جناب [illegible] شیخ صالح [illegible]

[illegible] حاتم خان [illegible]

اجلال [illegible] طرفین [illegible] آقای [illegible] حاجی حسن [illegible] بشرط [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] می‌کردیم

[illegible] اجاره [illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible] پس از تشریف [illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] طرف [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] بخط مبارک [illegible] جناب [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible] جهان فرج الله [illegible]

بودیم

بودیم رفته جناب [illegible] آقا [illegible] حاجی [illegible] جمال [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] اجاره [illegible] طرفین [illegible]

[illegible] طرف [illegible]

[illegible] تشریف [illegible]

[illegible] تشریف [illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible] جناب شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طرف [illegible]

[illegible] زلال حیوان [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] نشسته بودیم [illegible] دعا بنام طالب [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] طرف حضرت [illegible] روانه [illegible]

[illegible] میرزا رضا [illegible] میرزا نصیر [illegible] جامع عام [illegible] پیش آمده

[illegible] خانه [illegible] کنار نهر [illegible] کار [illegible] بود

[illegible] میرزا نصیر [illegible] مجلس [illegible] میرزا نصیر [illegible] میرزا رضا

برادر میرزا نصیر [illegible] لطایف [illegible] نظم [illegible]

میرزا نصیر [illegible] حرکت [illegible] در فارس [illegible] مرحوم علیخان [illegible]

آمده [illegible] وقت نهار [illegible] آنجا پیش آمده [illegible]

روز دیگر [illegible] آنجا [illegible]

[illegible]

که [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] طرف حضرت [illegible] میرزا نصیر [illegible] استقبال [illegible] آمده

[illegible] نهار [illegible]

صبح [illegible] حرکت [illegible] جهانگیر خان [illegible]

[illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا رضا [illegible] میرزا نصیر [illegible]

میرزا نصیر [illegible] آمده [illegible]

آمده [illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنجا [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible] آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیاد ول به شهر فرستاده بودم که گلشم رسیده شرحی میرزا محمدرضا نبشته بود به میرزا نصیر نظر به جهات نما [illegible] گفته
[illegible] ... که محمد [illegible] ده
[illegible] گفته [illegible] علیه [illegible]
بجهة جمال [illegible] گلشم فرستاده [illegible] زمین [illegible] ... شکر [illegible]
[illegible] علاج [illegible] عوض [illegible] [illegible] میرزا [illegible] جان [illegible]
[illegible] [illegible] شقت [illegible]
[illegible] اتش [illegible] [illegible]
[illegible] که شهم تا [illegible] آورده ام [illegible] [illegible]
[illegible] در آن [illegible] [illegible] حرکت [illegible]
همراه [illegible] روز [illegible] [illegible] محمد [illegible] طرف [illegible]
[illegible] معقول و [illegible] منقول [illegible] [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] میرزا نصیر [illegible]
کار با [illegible] خواب [illegible] [illegible]
کاظم خان حرکت و کمال [illegible] [illegible]
کاظم خان [illegible] آورده [illegible]

[illegible] کاظم خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] محمد طاهر [illegible] [illegible] مرزا [illegible]
آمد طرف [illegible] [illegible]
آنجا [illegible] [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] محمد طاهر
[illegible] محمد طاهر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آمد [illegible]
کار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]

طرف حصار دولت شهر شد. بابابان شیرعلی پس از آن ... روز ... جهان ... لاز میرزا ... عمل آمده ... روز ... که ... خسته شده بود بسیار

تنگ ... حمام ... شب ... آن روز حرکت کرده ... جناب ... ارکان ... میرزا کریم ... پیش آمد

آمد ... جهت ... چاک ... قیچی ... آقای ... همراه ... روز ... بروز طرف شب ... حصار ... شرف ... جهت ...

... اول محرم شد صبح روز حرکت ... آن شد ... چاک شد ... چاک ... میرزا ... شد ... بیاید

... شب ... چای ... آمده ... آنجا ... شب ... طعام ... سید ...

زیاد ... پس از ... حصار ... و جهت ... آمد ... از آنجا ... حصار ... آنجا ... شب ... آنجا گذشته ... سقف

چشم انداز ... انداز ... صحرای ... بسیار ... قطعی ... شده ... و ... قشون ...

در سعد ... جناب ... آمده ... شام ... چون ... محرم ... بود ... بسیار ... آمده ... کاشان

حاجی خان ... جواب آمد ... بود ... میرزا نصیر ... آورده ... خان ... شده ... خود ... آمد ... از

... قبیله ... محرم ... طرف حصار ... شده ... میرزا نصیر ... دیگر ... آمده

در ... شام بود ... کتابهای شهر ... آن ... حاجی ... میرزا ... جهان ... کرد

... میرزا نصیر ... میرزا محمدرضا رسیده ... خانه جناب ... آمد ... دوام

منزل ... آنجا ... طرف حصار میرزا محمدرضا ... حاجی ... خان ... میرزا نصیر ... شده

بوقت دیگر   در خانه آقای ... آقا ... شام حاجی خان ... آنجا ... آورده ... جناب آقا ... دوام

از ... طرف ... آن ... بهمان ... از ... میرزا نصیر ...

که گویا ... محرم ... شب ... میرزا ... در خانه ... التجار ... بود ... با همراهی

میرزا نصیر از اتفاقات حاجی خان ... تشریف ... میرزا نصیر ... جناب ... آقا محمد حسن

... صدارت ... حاجی خان ... شب ... عاشورا ... یک ... روز

... بود ... دیگر ... شب ... صاحب ... جناب سید ... آورده

پس از ... عاشورا ... کریم ... حاجی ... خان ... مجال ... ظهر

... روز ... شده ... الحسین میرزا محمد حسن

رجب ... چون میرزا محمد ... بسیار ... آمد ... روز چهارم ... محمد حسن

... صحرای ... کاشان ... بعد ... صباح ... جناب

... رسیده ... خاطر حاجی خان ... مطلع شده ... روز ... آنجا ... از اتفاقات ... خان

... آنجا حاضر بود ... عشر ... وقت ... حالت ... جناب ...

رسیده ... ملک ... بعضی ... جهت ... قهوه ... در وقت حالت ...

در باغ محمد تقی ... نام ... جواب ... آمده طرف حصار ... رفته ... روز ... خواجه

... وقت حالت ... ماه ... کاشان ... میرزا محمدرضا ...

... خواسته ... تشکر ... بود ... بود ...

... میرزا محمدرضا ... کاشان ... آمده ... حالات ...   قریب ... حرکت ...

عمارت شده بنای حضرت نواب سلطان [illegible] میرزا تشریف آورده روز دیگر [illegible] شده بمحاله [illegible] شهرستان علیا و [illegible]

ملک [illegible] شمار آنجناب بسیار [illegible] میخواهم هم آمده [illegible] بجهت [illegible] و کار [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] آن [illegible] شهرستان علیا [illegible] خان [illegible] آمده [illegible] از هر طرف میان آمده چنین [illegible]

[illegible] خان [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

[illegible] شهرستان علیا میان آمده [illegible] بود [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] حساب [illegible] مرتب [illegible] حرکات [illegible]

شده [illegible] شهرستان [illegible] حساب [illegible] بسیار [illegible]

حاصل [illegible] شده [illegible] ملک [illegible] در حقیقت [illegible]

[illegible] شده [illegible] آخر [illegible]

[illegible] شهرستان علیا [illegible] در آن [illegible]

از کسی [illegible] خان [illegible] آمده [illegible]

[illegible] جناب شیخ صالح [illegible] شهر [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] از [illegible] برای [illegible]

تمام [illegible] جناب [illegible] شیخ صالح [illegible]

[illegible] جناب [illegible] کلام [illegible] بعضی [illegible] حرف [illegible]

کامل [illegible] جناب [illegible] شیخ [illegible] اصل [illegible]

[illegible] شد [illegible] جسمی [illegible]

[illegible] حسن [illegible] خان [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] حوض [illegible] جناب [illegible]

صحن [illegible] حوض [illegible]

[illegible]

بر عمارت تشریف آورده [illegible] حضرت [illegible]

از خاک [illegible] چنان [illegible]

[illegible] آب [illegible] روز [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] روز دیگر [illegible] خان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] جناب [illegible] صبح [illegible]

[illegible] حوض [illegible] شاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] روز [illegible]

خبر فوت مرحوم [illegible] رسید [illegible] آتش خانه [illegible] خود [illegible] آن شیخ [illegible] بخشید [illegible]

به فاتحه خوانی [illegible] در شب پنجم رمضان [illegible] روز [illegible]

ییلاق آمده [illegible] سیلاب [illegible] سیلاب [illegible] تخت [illegible] خود [illegible] مردم [illegible]

[illegible] کاری [illegible] سیلاب [illegible] رمضان [illegible] صبح [illegible] آن روز [illegible]

کتابچه [illegible] عمارت آمده [illegible]

تعمیرهای [illegible] چنانچه [illegible] همان روز [illegible] خبر [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

روز خبر [illegible] آمده

[illegible]

[illegible] جبل [illegible]

جبل [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] عجیب [illegible]

گذشت پس [illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible]

چون [illegible]

که [illegible] میرزا محمد [illegible]

دیگر [illegible] همان [illegible]

[illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب [illegible] شیخ صالح [illegible] محمد [illegible]

تشخیص [illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] آب [illegible]

آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جناب شیخ صالح [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] جناب شیخ صالح [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

که وقت از همان راه بجزیره [illegible] حکایت [illegible] محمد [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] حاجی [illegible]

از [illegible] حاجی [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حاجی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاهزاده هم در رکاب [illegible] میرزا [illegible] آقا محمد [illegible]

و ماندن خود [illegible] پس از [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] آقا بزرگ [illegible]

پس [illegible] آقا بزرگ [illegible]

[illegible]

آقا بزرگ [illegible] نستعلیق [illegible] حرکت [illegible] شده

حاتم خان [illegible] رضا [illegible] آورده [illegible] غرض [illegible]

منزل [illegible] ملاقات [illegible] مغرب [illegible] بزرگان [illegible] آمده [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] صباح [illegible] حرکت [illegible] باغ [illegible]

[illegible] آمده از آنجا [illegible] طرف عصر [illegible] میرزا محمد [illegible] جمع شده

[illegible] حرکت کرده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] از آنجا حرکت [illegible] قزوین [illegible]

[illegible] آقا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible] آقا [illegible]

صبح [illegible] چمن [illegible] کل [illegible] باغ [illegible]

سردار [illegible] حاجی میرزا [illegible] از جماعت [illegible]

نهایت [illegible] آن باغ [illegible] فردای [illegible] حرکت [illegible]

حاجی [illegible] رفته [illegible] باغ [illegible] طرف عصر [illegible] صباح [illegible]

زیارت حضرت [illegible] شاهزاده [illegible] باغ [illegible]

[illegible] قطع [illegible] آب [illegible]

[illegible] شده [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible] جمع [illegible]

غرض [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] صباح [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] لشکر جمع [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

[illegible] لشکر جمع شده [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible]

[illegible]

[illegible]

عفو و درب خلوت که اینجا که امروز [illegible] آنجا بعرض رسانیدند [illegible] کرده و در عرض تشخیص [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

[illegible] در شکر [illegible] جناب [illegible] حساب [illegible] کارگزاران [illegible] لشکر [illegible] منظم [illegible]

در [illegible] کرده [illegible] یک [illegible] نقش [illegible] فضاحت [illegible] شد [illegible]

در باغ درب [illegible] صدر اعظم حضار [illegible] سر اعظم [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] حضار [illegible]

از [illegible] که [illegible] کرده [illegible] عرض [illegible] لشکر [illegible] میرزا محمد رضا [illegible] صدر اعظم

[illegible] آب [illegible] از [illegible] تربیت [illegible] و [illegible]

[illegible] بنده [illegible] عرض [illegible] گماشتگان به

[illegible] حب [illegible] از [illegible] و [illegible] از القاب [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] شد [illegible] ارشد [illegible] نواب [illegible]

نظام [illegible] صدر اعظم [illegible] دولت [illegible] شاهنشاهی [illegible]

رفته [illegible] آنجا [illegible] سرکردگان [illegible] جناب [illegible]

اعظم [illegible] جناب [illegible] شاهانه [illegible] سرکردگان [illegible]

عرض [illegible] سرکردگان [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible] زبان

در زبان [illegible] زبان [illegible] از غضب [illegible] زبان [illegible]

ملک [illegible] شد [illegible] از [illegible] بود و کرده [illegible]

رفته [illegible] جوانمردی [illegible] القاب [illegible]

شاه [illegible] در ایام [illegible] حکمای [illegible] جمع [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

با [illegible] میرزا محمد [illegible] جمع [illegible]

جلوس [illegible] ارکان [illegible] منظم [illegible]

در [illegible] قاری [illegible] حجازی [illegible]

قمری طوق [illegible] سر [illegible] جهان [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

به اصلاح [illegible] شاه [illegible]

[illegible] جناب [illegible] جناب [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] تشخیص [illegible] جناب [illegible]

از اینکه همشیره بچه شش ماهه داشت [illegible] شراب [illegible] شد

زبان او لکنتی بهم رسانیده [illegible] همشیره [illegible]

میرزا محمد رضا [illegible] همشیره [illegible] میرزا محمد تقی خان [illegible]

دروازه دولت [illegible] رسیده همشیره [illegible]

در آنجا [illegible] آنجا [illegible]

روانه شده نماز را [illegible] زیارت قم [illegible] از آنجا [illegible]

[illegible]

سر خانه [illegible]

[illegible] قشلاق [illegible]

چون همشیره مریض [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

فاتحه خوانده [illegible] حاجی خان [illegible] جناب شیخ الاسلام [illegible] حاجی خان

به همه [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] جناب میرزا [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

به تدبیر دارو که

به تدبیر دارو که [illegible] جناب شیخ الاسلام [illegible]

رفته [illegible] حاجی خان [illegible] روز چهارم محرم [illegible]

[illegible] محرم [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible] جمع [illegible]

در خانه [illegible] جناب شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

روز چهارم محرم [illegible] حاجی خان [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماز [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]

کتاب مثنوی [illegible] میرزا محمد حسین [illegible]

[illegible]

علی الصباح از آنجا حرکت [illegible]

انجمن شده آن راه [illegible] که [illegible] برج [illegible] شده [illegible] از آنجا [illegible] تاریخ

رجحت شاه [illegible] چیده [illegible] از [illegible] [illegible]

بوغش [illegible] طرف عصر جناب شیخ الاسلام [illegible] [illegible] آن [illegible]

انجاب [illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible] جمع [illegible] آب [illegible] کثرت جمع [illegible]

بعنوان ظلم [illegible] عدل [illegible] این مجلس تحقیق [illegible] حاجی خان [illegible]

جناب شیخ الاسلام [illegible] ضبط که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جمع [illegible] حاجی [illegible] [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible] آن [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible] شیخ الاسلام [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

به این بهانه بهانه جز اینکه از جمله علما [illegible] صدر اعظم [illegible] وارد [illegible] ملک التجار [illegible] تبریز

از دو رشته [illegible] هر شهری [illegible] بهجت [illegible] قسم [illegible] چند به پاس [illegible]

[illegible] کشیدند تا چه [illegible] از مردم [illegible] از جمله تقصیرات این همه مردم را [illegible] صدر اعظم

و وزیر [illegible] نظام الملک [illegible] سیف الملک [illegible] پادشاه [illegible]

تقصیر دیگر که بر او وارد آمد این بود [illegible] هرات [illegible] سلیمان [illegible]

تا به اهتمام نواب سلطان مراد میرزای حسام السلطنه [illegible] تسخیر هرات [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible] انگلیس [illegible] انگلیس [illegible] داده [illegible]

[illegible] هرات [illegible] تقصیر [illegible] حکم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] عالم [illegible]

[illegible] ایران [illegible] انگلیس [illegible] جواب [illegible] ایلچی [illegible] صدر اعظم

کارهای حاجی خان [illegible] مردم [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] خان [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

که [illegible] از جمله [illegible] مهدی [illegible]

[illegible] شخص [illegible] کاشان [illegible]

[illegible] عقربان [illegible] سکه

[illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible]

[illegible] غلام حاجی خان [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از اتفاقات حالاه آقا محمد ابراهیم نایب از نفیس جبال که شهر نواب کشیده سردار از جمله داشت بازدهم
شریف به سر عمارت آورده اند به شهر بود میان آمده چهار نفر خوف به سبب تعرض عثمان میرزا در هر عاشورا
درهم بود و خبر بود و معمول آورده بود که در میان بود میرزا بیع هم از ساحه خبر بود و در سرکشی نیکی سپهسالار که
لیات تعبیه به تعریض محل کرده شد و میرزا بیع را به سر عمارت آورده صورت تسلی میان آمد و از اطراف حاکم خان
سنجان شده بود با آقا محمد ابراهیم برخورده آمده رسما و با همه به بصیرت نیک اهتمام بود و در جزو مقام خلال کار
انجاب ریاه آقا محمد ابراهیم که شده بلا کیف کشته که به قیمت صره در جیب قورانی در حواله منزلی که شده بود و نقمه از خشم
تشریف نعل افتی نمود سپهسالار ارقرش در جهت نمود سلامتی مشیر نصیر منزل نموده گرو تا شد و در خشم که همه
مزاجی بهم رسانیده و تفحص وقایای میرزا نصیر صدرای در حضار و اطراف آتش نشیند بود مشتعل شهر رفته در جهت کثیرالوقوع
دیگر که بکار از رسیدن صره قورانی که کار حاجی حسین خان به ایالت در حجاف کرده بود سرکار حالات آثار
سپهسالار عارض شده و ایلیک نام نجاه و شیر ره قرش قرداه و سرسری ایالت گشته باعث اهتمام شد
و صره قورانی را گرفته برده و در حفظ و حرست شرایع اهتمام منع بعمل آورد و حقیر به خطابی برخوردی گرفته سرخی کشیده
و تنبیه هم حاجی حسین خان را به عوض ایرکی گرم و ایلیک را رشته و علاقه که نایب آقا محمد ابراهیم شد و لعنه و در حقیقت کرده
درحضور بهیچ نهار رجعه خوش بود ملاقات شب ریحطان لاور قیمه نها روز مرا و در بحرات آن خود آنجا واردو بیشه سرداران خان حاجی
خان و ایلیک ملاقات وهش حاجی خان رسیده و در خانه بلکه میرزا نصیر جانب آتش درنمود منزل کرده
بفضوح پوسته به تبرزی کرده و خانه صدراعظم اعظم بعثت و پیرو قرار داده از جمله سرکار عظمت مرا اجل اکرم سپهسالار انجام کار جمع

پیاده بلا کرده

سپاه ممالک محروسه افواج قاهره جابکر را نیز مصدر دو تو سخانه و جابه نظام عبرت نظام ملقب به سپهسالار شد
و این تمیمه نیز الیه فرخ خان ملقب به این اسم به منصب وکالت حضور و خطاب بالاجرم آثار و رشادت خود مستقل ممالک و عادل الفصل
حکام ثروت محصول شان جناب نعمت خان حاکم اشیر ملقب به معتمد الدوله امینه مختار عرض و لادانی خانه اینکه غرض حقیقت
جمع عاملین ممالک محروسه به حرص رسایل ارتحال نشود جناب ستوده مالک تمام جمع ولایات ایران را با حکام و مرجعیت
بیان که حوائج بیت المال اندراین دفتر ملک ذیل و حقایق حجرم ملکت شد دفتر ملک ذیل تجار و مختار معاون و دیوان سپهسالار
امر تجارت ایران میرزا حسن خان وزیر امور خارجه و مجار ولت خارج در ال نو فرمان ملک خارجه مقیم بودن سفرا
و اعزاز ورود این همه دفتر ملک منتظر و جمع عرایضه خبر حکمای مهمان دیوان رسیده به توقیع خط مبارک برده با جناب حضور انجام حکم
محکم جاری خواهد و چهار نفر روز شنبه و سه شنبه را در دارالصلح به نشست نموده فصل ولیمه دارند و بزرگ درجه شرف وزیران
و مقدم ترتیب نشسته اند بر سایه نبوده نهج مخاص علام سرکار ایالت را بر صدراعظم رأس نحسب جناب سپهسالار و ارکان دولت
حکم سپهسالار به سر قیمتی مقربان شاه ان خان میرزا نقی زده وعدالت میرزا محمد رضا محمد حسن سلطانیه جوهری را آن زمان بود انیس شکر را
حاجی کامل پیرخچه دیده روی به بیت شاهزاده عظیم علیه السلام آورده ارکان دولت ملتجی شد و هر چه بی تکلف نمود از اطراف ای
دادم ترکه پیر حضرت بود را به عوض آنکه حمایت به ایالت گشته به جانب اعلی شان آن مرد بود هرچه حاجی حسین خان انگشت اطاعت بهر خود
مصدراری نمود و نفس آن کار راه رانه خان شده در کرسی رتبه و رتبه اعلی لامیتو خود حاجی خان محصل گماشت عرضه
نگرفته به جهت نرفته و مدرج و مبالغ خطیر سلطانیه سرخ نفقه به رجوع التقسیم انجام به ازین حکم و قسمتی شهر بوده شهر
و قرعه سلطنه خود آنجا به جمعی رفع قسمی که خیر بار صراط اجلاله خرابه که با انتشار و گرفت و رفع به نصف سلطانی نمود فرز ... ...

حاجی حسین خان

و در اینکه به جهت

از جمله کسیل سرکردگان [illegible] [illegible] بهادر [illegible]

ایشان فتح است [illegible]

کاری که [illegible] حاجی خان [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible]

جان [illegible] ایالت [illegible]

[illegible] حاجی خان [illegible]

هرچه [illegible]

جهة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب میرزا [illegible]

[illegible]

سرتیپ ایالت شده پس [illegible]

[illegible]

[illegible] منصب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا نصیر که رجب [illegible] همشیره و کالت از جانب [illegible] چنین [illegible] حاجی [illegible]

محکمه [illegible] آقای [illegible]

در وصیت همشیره [illegible]

حال [illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] همشیره میرزا محمد علیخان [illegible] از طهران [illegible] میرزا نصیر [illegible]

چند نفر [illegible] محله [illegible] طهران [illegible] محمد علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا محمد علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا نصیر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مجموع

[illegible] ... عمارت ... میرزا محمد علی خان ... جواب [illegible]

[illegible] ... شراب ... [illegible] ... ایشان چنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ... استخوان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ۲ [illegible]

[illegible] ... ۲ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ۲ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر

[illegible]

محمد [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جماعت [illegible]	جماعت [illegible]
اسباب	اسباب
[illegible]	[illegible]

مدت ده روز نوروز ... محمد رحیم خان ...

قرض شده ... محمد کریم خان ...

که ... جهت ... را ...

در همین جا ... نقد ... محمد کریم خان

از ... که ... جهت ... از آن ... جهت ... آن ...

به همین ... خارج ... محمد کریم خان ...

... محمد کریم خان ...

... منزل ...

... شریف ... محمد کریم خان ... جواب ...

نقد ... رسید ... تمامی ... کسان ...

... محراب ... خان ...

... محراب بیک ... از ...

... به موجب ... رسید که ... آن ...

... محراب بیک ...

... رسید ...

و حالت ... و برای ...

و چون ... آن ... محمد ...

چون ... محمد ... آغاز ...

... آغاز ...

[illegible]

اکبر میرزای ولد نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible] حسن [illegible] نواب سلطان

ابراهیم میرزا به آنجانب نوشته [illegible] بمقام حمایت اکبر میرزا [illegible]

برآمده [illegible] آقا محمد ابراهیم [illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

خان [illegible] عمارت [illegible]

بهانه آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آقا محمد ابراهیم [illegible] حاجی حسینخان [illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی حسینخان [illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

[illegible]

[illegible] نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible]

[illegible] آقا محمد ابراهیم [illegible]

ایشان در سؤال و جواب شده بود [illegible] آقا محمد ابراهیم [illegible] حاجی حسینخان [illegible]

قدرت مردم [illegible] جوانمردی ایشان [illegible]

[illegible] حاجی حسینخان معزول شده [illegible] آقا محمد ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

آقا خان [illegible] میرزا محمد رضا [illegible] محمد رحیم خان [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد کریم خان [illegible]

از عمارات [illegible] عمارت [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جمع

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفصیل [illegible] سرکار [illegible] [illegible] [illegible] ۱۳ [illegible]

[illegible] خود [illegible] [illegible]

عید [illegible] سنه ۱۲۶ [illegible] [illegible] جمال [illegible]

[illegible] محمد کریم [illegible] [illegible]

و این [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] [illegible]

آنچه [illegible] [illegible] [illegible]

داده [illegible] [illegible] [illegible]

آسمان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

بودند با جمعی سواره به الحاق جنگ خلیفه روانه قرین کرده چون آب شب پر بود و جمعی عشور شب آب باران همراه خود [illegible]
شب را هم بود [illegible] سواره از آب بگذرند زودتر از [illegible] محمد [illegible] رقعه [illegible] محمد کریم خان رسید
و ما با یاران بسبب ابر و باران [illegible] شب را کم [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]
بهر صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سواره [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible]
بید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جا داوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صف [illegible] آب [illegible] باران [illegible]
سواره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سواره [illegible]
رسیده [illegible] جنگ [illegible] جمعی [illegible] محمد [illegible] خوش [illegible] [illegible] [illegible]
جمع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد کریم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سرداری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible] محمد کریم خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عداوت [illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طایفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاجی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] محمد کریم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاجی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در آن اوقات خبر رسید حاجی [illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حاجی [illegible] خان [illegible] رمضان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آواز [illegible] [illegible]
می [illegible] [illegible] حاجی [illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رکاب میرزا نصیر ... قندهار رفته و از آنجا با لوازم ... به سرحدات رسیده ... حاجی مراد ... الله خان ...

با جلادت و ... از جانب سرتیپ ... [illegible] ... تحفه ...

... [illegible] ... سرتیپ ... [illegible] ... مصطفی ... جلادت

... سرکار جلالت آثار سپهسالار ... [illegible] ... همراه ...

... استقبال ... میرزا نصیر ... [illegible] ... طرف ...

... [illegible] ... سیف ... [illegible] ... جلال ... [illegible]

... آمده ... [illegible] ... حرکت ... سپهسالار ... [illegible]

... [illegible] ... جناب ... [illegible] ... میرزا ... [illegible]

... میرزا نصیر آمده ... سلطان ابراهیم میرزا ... [illegible]

... سپهسالار ... [illegible] ... سرکار جلالت آثار ... [illegible]

نواب سلطان ابراهیم میرزا ... میرزا محمد ... سرتیپ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... در جواب نوشتم ... [illegible] ...

... [illegible] ... میرزا محمد رضا ... سپهسالار

... [illegible] ... سپهسالار ...

... رقعهٔ میرزا محمد رحیم ... سرتیپ ... [illegible] ...

شرفیاب ... [illegible] ... سپهسالار ... [illegible] ...

... [illegible] ... جناب ... [illegible] ... سرتیپ ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

هر یک ... [illegible] ... خوب ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا محمد ... [illegible] ... سلطان ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...

سپهسالار ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا نصیر ... [illegible] ... سپهسالار

... [illegible] ... سپهسالار ... [illegible]

... [illegible] ... حضرات ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

شد. ... [illegible] ...

جلادت آثار سپهسالار رسیده قزلباش [illegible] [illegible] آمد [illegible] شکست [illegible]

چادر چادر دست از جان شسته محمد رحیم خان [illegible] عرض کرد [illegible]

[illegible] از کجا [illegible] [illegible]

[illegible] لطایف الحیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible]

[illegible] محمد رحیم خان [illegible]

محمد رحیم خان عرض کرد [illegible] عرض کردم [illegible]

این شاهزاده [illegible]

همه متقید بقید شرارت [illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible] اعتضاد السلطنه

تشریف [illegible] طرف حضرت [illegible]

از اتفاق

از اتفاق حاجی [illegible] [illegible]

در طهران دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خدمت [illegible]

[illegible] محمد رحیم خان [illegible]

[illegible] محمد [illegible] خان میرزا [illegible] طرف حضرت خلافت [illegible]

رمضان [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

وادب بسیار دارد و جواب چواب فرمایند و در این چند نامه که به [illegible] رسیده [illegible] حضرت [illegible]

سرداران [illegible] جمعی [illegible] رفته و پیش [illegible] بهشان [illegible] که [illegible] مفتوح کنم [illegible] طرح [illegible]

حقیر [illegible] بوده [illegible] عنقریب [illegible] طرف حصر [illegible] شرف [illegible]

[illegible] رسید [illegible] کرده و [illegible] فرمودند [illegible] عرض شد [illegible]

[illegible] رفته [illegible] حصار [illegible] که [illegible] شهر [illegible]

[illegible] محرب [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] طرف عصر [illegible] آمده [illegible]

آمده [illegible] اضطراب [illegible] و صباح [illegible]

در [illegible] دروازه شهر [illegible] رفت که [illegible] چهار [illegible] جای [illegible]

حکم [illegible] شده [illegible] محمد جعفر بیک [illegible]

به [illegible] حاکم [illegible] آمده [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] شده [illegible] محمد جعفر بیک [illegible] مطلب [illegible]

برده [illegible] جواب [illegible] خود نوشته [illegible]

[illegible] محمد رحیم خان [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] مطلب [illegible] نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] سیاه [illegible] کار [illegible] آمد [illegible] سینه [illegible]

مردم [illegible] مقطوع و خانه [illegible] شغل و عمل [illegible] اوقات [illegible]

جمعی [illegible] این [illegible] حال [illegible] عرض [illegible]

[illegible] محمد کریم خان [illegible] عرض [illegible]

[illegible] آمد [illegible] عالی [illegible] طرف رفته [illegible]

[illegible] که [illegible] نوشته [illegible] عرض [illegible]

[illegible] حال [illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مختار [illegible]

پس [illegible] خان [illegible]

[illegible] که [illegible] محمد رحیم خان [illegible]

[illegible] عرض [illegible] رقم [illegible]

[illegible] کار [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

زمین [illegible] حضرت [illegible] التفات [illegible] که [illegible]

[illegible] طرح [illegible] تیر [illegible]

[illegible] غروب [illegible] سلطان [illegible] جمعی [illegible]

متفق الرأی نمودند که شمار زحمات محمد صالح خان چشم بپوشید هزار پانصد ... [illegible] گردد فرمود او که استعفا کرد

دفعه‌ها کار ... [illegible] خود بکوبیس از غزل ... بالای ... [illegible] تقصیر ... [illegible]

... [illegible] آورده ... [illegible] ... قبول ... [illegible] ... خان دیگر

... نظر خان ... [illegible] ... رفته بجای ... [illegible] ... بهانه ...

با سر ... گروه ... [illegible] ... مقابل ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... راههای ...

... [illegible] ... بهانه ... سپاه ... [illegible]

... [illegible] ... دول ... [illegible] ... جشن ... [illegible]

... [illegible] ... صباح ... سپاه ... [illegible] ... طرف ...

... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... آب ... [illegible] ... افغان ...

... [illegible] ... مجلس ... [illegible] ... دیده ... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

... محمد ... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... این ... سپاه ...

... [illegible] ... منزل ... [illegible] ... طرف ... [illegible]

... [illegible] ... جمال ... [illegible] ... شهر ... [illegible] ... حمام ...

انجام ... [illegible] ... آمده ... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... سلطان ...

رفته ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... منزل ... [illegible]

... [illegible]

بجهة ... [illegible] ... محمد ... خان ... [illegible] ... سلطان

... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... حمام ... [illegible] ... بزرگ در

... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... وقت ... [illegible]

... [illegible] ... صباح ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

همین طور ... [illegible] ... محمد ... خان ... [illegible] ... که محمد ... خان ... [illegible]

خواسته ... [illegible] ... محمد ... [illegible] ... اگر

این لشکر ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

مطالب ... [illegible] ... این لشکر

... [illegible] ... این لشکر ... [illegible]

... [illegible] ... اکثر ... [illegible]

... [illegible] ... صباح ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

چون ... [illegible] ... این لشکر ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

معمول و از چهره او استنباط نمود روی کار را بخجل آرند [illegible] کرده [illegible] داده شده

در خانه حاجی محمد خان [illegible] در کمال [illegible] دارد

در خانه [illegible] نزدیک [illegible] سلطان [illegible] آمده [illegible] دارد

[illegible] رسیده از [illegible] دارد [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چه [illegible] جمع [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] خان [illegible]

[illegible]

به احباب [illegible] از طرف [illegible] سلام [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

و این کار [illegible]

از [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] طرف [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible]

و دیگر [illegible] حاجی [illegible] خان [illegible]

بلند گردی

ات گردی [illegible] حاجی [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان ملک التجار [illegible] محمد کریم [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] خان [illegible]

[illegible] خسرو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نرجفندم و خرض از ضیف ... حرض کوه ... تفنگ ... پست زده آمده بودم ... شخص نفر ... بر رباط رفته ... که سفر [illegible]

در چاپاری بود نوشته از عقب ... بدهم خودم ... نقل مکان ... از راه ... فرمودند خبر ... مصلحت ... غرض ... شهر [illegible]

مکابات کرده که کلیه ... ارباب ... طلب ... جواب ... از رجب ... بعد از ... نقل ... که شهری ... تمامی سفر ... در این [illegible]

خبر رسید ... پادشاه ... نصیر ... امر ... که ... کوچک ... نوشته ... سابق ... نوشته اند ... تکلیف ... [illegible]

بسمت ... آقا محمد کریم ... عادل ... به جا ... شده ... شد ... در ... خان ... [illegible]

سه روز ... شد ... چه ... از ... عادل ... جمع ... ضعف ... حمل ... [illegible]

... امر او شده ... همانجا خبر رسید ... تعقیب ... که ... داده ... [illegible]

رفته ... اجتماع ... [illegible]

رفت جماعت ... که ... شد ... نصیر ... عجیب ... حاجی ... خان ... [illegible]

با آن ... حاجی ... شهری ... کسی ... [illegible]

همین ... نصیر ... که ... [illegible]

لحیه حاجی ... هر چه ... با سهولت ... [illegible]

حیف ... آن ... [illegible]

خود ... هر چه ... خراجات ... [illegible]

برادر ... شهر آمده ... [illegible]

بهرام

... جمل ... طلوع صبح در آن ... [illegible]

طلوع آفتاب ... [illegible]

که ... [illegible]

به ... [illegible]

... در ... سنه ۱۲۳۰ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حرکت ... [illegible]

یک ساعت ... [illegible]

رحمت ... [illegible]

بود ... آقا ... [illegible]

که در رسم به تهران بودیم [illegible] یک ساعت [illegible] رسید خوش [illegible] آمده آن شب [illegible] اینجا

[illegible] آنجا [illegible] تر رود سیاه چای [illegible] چنین [illegible] از کثرت

[illegible] خسته شده بود [illegible] حال [illegible] آن چنین [illegible] کوایم [illegible]

[illegible] صبح [illegible] الحق [illegible] آنجا [illegible] عرق آن [illegible]

شب [illegible] آنجا [illegible] رفع [illegible] روز دیگر [illegible] این قهوه چای [illegible] دیگر

[illegible] گذشت از آنجا [illegible] آمده [illegible] سپاه [illegible] خان بوده [illegible]

از [illegible] افزون [illegible] روز دیگر [illegible] لشکر [illegible] تماشای [illegible]

سی هزار چادر [illegible] سپاه [illegible]

که از [illegible] پیاده شده چادر زدیم [illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

به اردو [illegible] خواب [illegible]

[illegible] به اردوی [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] قریب [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] از آن طرف [illegible]

[illegible] قریب [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] چادر [illegible] همان [illegible]

جمادی [illegible]

جمادی [illegible] ارسال [illegible] حرف [illegible] گفته [illegible]

[illegible] سر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تا ابد [illegible]

[illegible] تمام [illegible] خسارت [illegible] کارگزاران [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] رفته [illegible]

[illegible] جمع آمده [illegible] گردش [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] عرض [illegible]

[illegible] میرزا محمد رضا [illegible]

[illegible] خویش [illegible]

[illegible] جای [illegible]

[illegible] نمی توانم [illegible]

عالم [illegible] برادرش محمد کریم خان [illegible]

[illegible] فرق [illegible] تفرقه [illegible] تفرقه کرده [illegible]

[illegible]

سیلاخوریم

باینکه جولاهه نیز در قش آن پیچیده دلالی مینمند بر این بروز آن قش خود مشاهده نمیند از اهل عجوزت اهل

دارالزر چوب رنجه [illegible] ارچه باش [illegible] نجه خود از میراث فوبات میرسانند پیوسته امیدیت

و محض بعد این زمان [illegible] بهمشیر شده این جماعت که [illegible] این زمان مینمند بیار لباس

بر روی لباس میپوشند و [illegible] از خداوند ندارند از تقسیم ازل [illegible] مینماید [illegible]

مجال شمردن مجال میدانند از آن گذریم که در این [illegible] خدمت کنیم مرکب قلم [illegible]

رسید عنقریب [illegible] زنامه [illegible] چادرش [illegible] اول عالم محکوم شده نزول جلال سلطنت عظمی خاقان

فرجود هر یک [illegible] همشیر کردن [illegible] عرض کوه از این بستان [illegible] حقیقت

سرکار سپهسالار [illegible] حقایق [illegible] خود [illegible] چون [illegible] نقصان نداشته شد

بترتیب در همان کتاب که آن پیچیده شفا [illegible] فرد [illegible] اهل لباب کار [illegible]

و نوشته [illegible] محمد رحیم خان چون این [illegible] خوش [illegible] کاسه [illegible] ادا [illegible]

در نسخه بسته معلوم [illegible] همان [illegible] خطر [illegible] جبه [illegible]

سرکار سپهسالار [illegible] لشکر [illegible] داده [illegible] حکم شد [illegible]

فوادر مجلس امیر [illegible] سلیمان خان [illegible] نسخه [illegible]

دکفکر [illegible] اصطباح [illegible] مجلس شد [illegible] لشکر [illegible]

سرکرکان [illegible] ملت [illegible] مطلب [illegible] این لشکر نوشته

درسطوری

درسطوری در اسطوره [illegible] سطور [illegible] مطلب [illegible] جواب [illegible] نمانده [illegible]

اما [illegible] [illegible] عرض [illegible] چهره [illegible] محمد [illegible]

چون عضبان [illegible] غضبان [illegible] چادر

مردم [illegible] محمد علی خان [illegible] بترتیب [illegible] شعر [illegible] محمد [illegible]

نیش [illegible] آمد [illegible] لشکر [illegible] بترتیب [illegible] گفتم

مرا [illegible] سرکردگان [illegible] سرکرده [illegible]

[illegible] سرکرده [illegible] انگشتر [illegible]

استعفا [illegible] رساله [illegible] محمد شاه [illegible]

[illegible] ۱۲۲۳ [illegible] بنظر [illegible]

سرکرده [illegible] [illegible] پیشانی [illegible]

[illegible] گذشته

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] طلب [illegible] محمد [illegible] دیگر

[illegible] محمد رضا خان [illegible] داده ام [illegible]

داده [illegible] گرفته [illegible] سرت

مستکر شده که از مهر رنجور شد و گرفته ام ... [illegible] ... اجابتش ... و ادعای خوبت ... هر چه دیگران ظلم کنند [illegible]

کف ... [illegible] قسم بخورم ... چون ... [illegible] ... فطری ... طبیعی فطری

از مردم ... [illegible] ... خصوص محمد رحیم خان ... چون آدم ... [illegible] ... اتهام را

شناخته بود ... [illegible] ... حقیقت ... [illegible]

چشم ... [illegible] ... تعجیل ... حکم ... علاج ... [illegible]

ظلم ... [illegible] ... چنان ... [illegible] ... عارض شده

این ... [illegible] ... عجب ... معمول ... [illegible]

پنهان ... [illegible] ... عارض ... [illegible]

اجاره ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

میه اوند ... [illegible] ... حکام ... [illegible] ... جمیع ... [illegible]

بعضی ... [illegible] ... عارض ... [illegible]

و تضمینات ... [illegible] ... عارض ... [illegible]

صلح ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

از جانب ... [illegible] ... [illegible]

میرزا محمد رضا عارض شده ... صدر اعظم ... [illegible] ... حسن خان ...

کرفته

گرفته شد ... [illegible] ... صدر اعظم ... [illegible] ... اعمال خود رسید رفع ... [illegible]

... [illegible] ... خان میرزا محمد رضا ... محمد رحیم خان ... [illegible]

به ابیات ... [illegible] ... مخلص کلام ... [illegible] ... استغنای ... [illegible]

رشید ... [illegible] ... مجلس ... محمد رحیم خان ... [illegible]

رشید ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

در ... [illegible] ... طایفه ... [illegible]

مرده ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

نوشته ... [illegible]

... [illegible] ... حال ... [illegible]

شکافته ... [illegible]

و زحمت ... [illegible]

عمارت ... [illegible]

به ... [illegible]

... [illegible]

مردم ... [illegible]

بخارات

شغل پروانه ... از یک شب ... از چهار قبضه تفنگ و ... جدول ... اشرف ... کرده‌اند که ... [illegible]

و چوب و چماق و تبر و کلنگ ... آورده ... با گلوله آغاز تفنگ ... خود را به سراپرده ... [illegible]

نمودند ... میرزا نصیر ... حاجی خان ... معظم ... عرض ... [illegible]

و قلعه ... فارس ... شد ... میرزا نصیر ... [illegible]

آنجا ... [illegible]

و در همان ... [illegible]

شمشیر ... حاجی خان ... [illegible]

اگر ... میرزا نصیر ... [illegible]

شد ... میرزا نصیر ... [illegible]

میرزا نصیر ... [illegible]

از ... اعلیحضرت ... [illegible]

نایب ... حضرت ... [illegible]

معروض داشت ... [illegible]

و ... اموال ... [illegible]

خوانین ... حکم ... [illegible]

نمودند

بعد از آن ... حکم ... [illegible]

چنین ... سپاه ... عرض ... [illegible]

... عرض ... [illegible]

به ... حاجی خان ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

اگر ... میرزا نصیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

نام ... [illegible]

آنچه ... عبارت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سلطنه ... [illegible]

جمع ... [illegible]

طرف عصر حضرت اجل اکرم شرف فرستیکه آفتاب شرف بغداد بود و موکب را آنچه استقبال بود که در روز ورود

هرچه ابا اتفاق کردم باقصر جمه حکم در مخرفه الصباح در طلوع آفتاب قباب سراپرده از شعشعهٔ بهجت لوای سلطانی درخشید که

نور سرور شده و در پیشت بقعهٔ مبرکه ملا حسن کاشی … رسیده و اول بزیارت رفته پس از زیارت و استمداد

انجاح مطالب و انجام مراتب را در کمال عجز و نیاز معروض داشته برآمده بسراپرده امارت رسیده و در کمال فرح و انبساط

کالسکه نشسته یک … حقیقت … بقعه … حسن … ارک … اعیان

… سبعه … ازدواج اختلاط چهار عنصر … ایوان … ظاهر شده …

تا در ساعت … صدای شلیک توپ … بزرگ … حرکت … بوسیده …

خود جای … در جای خود نشسته … محمد رحیم خان … از علمای … حکم …

… آغاز … آنچه …

داشت … صف …

… صف … لوای سلطانی …

قصر … آمده … صفوف … نوبها …

… صدای …

در … لات …

جمع … نوبهای … توپ‌های …

در شب عید قربان

در شب عید قربان آتش بازیها در آن حضور چیده از صدای زنبورک و آتش بازی و نقاره … شب … کشیده و در ترتیب

پیشکش … چون جشن … اول …

سرکار … منزل … در شب … باندازه برای …

و عالم دیگر داشت … شب عید … حضرت اجل اکرم … در شب عید غدیر … آتش بازی … چراغان

شد و ارکان دولت بهر طرف …

روز عید قربان سلام عام … شتر قربان …

… در شب عید غدیر آسمان دیگر بر روی زمین نمودار از کثرت چراغان و آتش بازی …

… آتش … روز عید غدیر …

… در شب …

ترتیب … در شب جشن …

و صدای توپ … ماه محرم ۱۲۷۳ رسید … چادر پوش

… خواننده‌های جمیع ممالک محروسه جمع آمده سرکار … اول طلیعه

مجلس روضه خوانی داشته قریب ده … جامع …

… صدر اعظم خوانده … روضه خوانی … عصر

… دولت … مجمع ارکان دولت

برنگ آفتاب کردند و اطراف [illegible] زده و دور اول [illegible] قسم [illegible] رتبت داده اند [illegible]

برادر [illegible] حضور [illegible] بزرگ [illegible] تشریف می آورند [illegible] این لشکر [illegible]

و همچنین [illegible] مردم [illegible] خارج [illegible] دیگران [illegible] یک [illegible]

بسر بودند [illegible] لشکر [illegible] شده [illegible]

و بیرون [illegible] جعفر [illegible] پل [illegible] تفنگ [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] حضور مبارک [illegible]

رسیده [illegible] سرکردگان [illegible] لشکر [illegible]

آفتاب [illegible] محمد [illegible] سرکردگان [illegible]

[illegible] شد [illegible] خیمه [illegible]

[illegible] تمام شده [illegible]

[illegible] سرکردگان [illegible] محمد [illegible]

[illegible] سرکرده [illegible] محمد [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] سرکار [illegible] اعلیحضرت شاه [illegible]

[illegible] سرکار [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] مربوط [illegible]

[illegible] خان [illegible] درج [illegible] محمد [illegible]

با این باب [illegible] سپهسالار [illegible]

[illegible] جمع [illegible] دیگران [illegible]

[illegible]

[illegible] این جماعت [illegible]

[illegible] سرکار [illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible] سرکار [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] سرکردگان [illegible] محمد [illegible]

[illegible] حضور [illegible] نفر [illegible]

[illegible] خان [illegible] محمد [illegible]

[illegible] حضور [illegible] دولت [illegible]

[illegible] محمد [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

